

کتاب
افعال
در بیان
امور
فارسی

در طبع
عالمی نامه
استاد ابوالبرکات
ابن خرم محمد
فیضی

فهرست دیباچه

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۱	هم کتاب و تاریخ طبع	۱۴	سبب طبع کتاب
۲	عنوان بکر حضرت بکر	۱۵	معدت
۳	شامل ذکر حامد سابق	۱۶	در وضع تعلیم
	علی حضرت اقدس بمبئی	۱۷	در بیان حرف بی
۴	عرض حال مؤلف	۱۹	تأیید تعلیم اعراب بمبئی
۵	سبب تألیف	۲۱	رسم ترکیب کلمات در حرفی
۱۰	دو وجه تسمیه کتاب	۲۵	قانون بی کلمات فارسی
۱۱	دعای بیای عمر و دولت	۲۸	در تعریف کتاب مستطاب
	بدست اقدس شهبازی	۳۵	در تعریف کتاب قبه لسان
۱۳	در توصیف حالات و وزارت		در ذکر مقامات سرسوز

کتابخانه

کتابخانه
امامان
۱۳۵۲
مطهران
مهری

طبع



بنام پاک یزدان توان بخش

پس از شکر و سپاس حضرت معبود مطلق و درود پاک سپید

بر حق و امان و پیشوایان محقق بر قدرت و طباع سلیمه

روشن و میرین است که در این زمان سعادت نشان که از

بیمخت و اقبال سایه یزدان میخیزان پناه مطلوبان برگزین

و تصف معجزل و رافت اعلیٰ حضرت قدر قدرت خداوند

کیوان مرتبت شتری طینت بهرام صولت خورشید چرخ

مهر تیرسیم باد خدم شاهنشاه جمجاه سلیمان و تاجان نجم سپاه عشق



فاجار خلد الله ملكه و دولته الى يوم القرار اللهم كوكب عالم

كستری و دقت پروری ملكت ایران بنو نشان از شرق

سعادت و نیکبختی شارق و طالع است هر فردی از

افراد و هر احدی از آحاد اهل ان در صدد استند که بهر نی

از انحاء و هر نوعی از انواع ذره سان خود را بهر تهاش

سپهر این سلطنت عظمی و ملكت کبری رسانیده قطره سال

مخاط این دریای بی پایان گردند تا در آن خاک ری و

اکثر روشنگری و افتقار بر جمیع موجودات عالم و باند

جنس بنی آدم تفوق و با فخاریافته از عمر عزیز بر خوردار شوند

نجد این بنده شرمند و هم که یکی از فارسیان متوقف گردان

و به لول برنگسند نام زگی کافور سستی با فاطمون و از خا

زادان دولت ابدت قاهره و نعمت پروردگان سلطنت جاس

ایت با بهره قاجاریه ادا مائند ایام سلطنتش بوده و هست

باید و اربهای زیاد این وقت را غنیمی بزرگ شمرده و عمل

حالی میباشد

هنگامیکه شاه غفران پناه میرد اقا محمد خان بیکه الله

فی دارالشهداء در قی و نصرت و تصرف مملکت کرمان مظفر

و منصور گردیده و فرزند و بطور و زینت سلطنت ابدانوس

جلوس فرموده بودند و کتاب این بهمن جد فقیر را که

اهل آن زبان منجی داناد مستخرجی میا بوده علاوه بر خلعت
 و انعام لوکانه با مواجبی شمرده و ضیفه مقرر در رکاب طغرستان
 خوش تعلیس و سایر اسفار برده در ازا خدمت و جان
 فشانجای او همواره بذل برکت و رحمت میزدول میفرمود
 اند بجدی که هرگاه یکی از اسرار محض استخفا ص فی الجمله خود را
 با دشواری میسوزد از منبع احسان و کرمت بی پایان باز آید
 و عطایای شان از او آزاد و مطلق بعنان داشته با فرمان
 مخصوص من بطن لوف مرجع میداده اند **و جمیع**
 این نوع اسرار لوکانه و کارم حدیوانه تا او اهل سلطنت
 خاقان رضوان مکان فحعلی شاه طایب اند شراه در خوش شمر
 و بر ذارد علی الاستمرار واجب و حیره و علیقین مبلغ سلوک
 و مقدار متین بر رسیده و چون و گشت نصیحت و زرق

فرقان ساری مبارک علیحضرت شاهنشاهی روحی درج

العالمین له الفداء کرده جمیع کسب و نجوم و غلفات

و سر و کانی که از او باقی بوده طایفه الواط نظر بقربان

برده اولادش را با نرد مستاصل و پریشان میگذازند و در

جان اوقات فرمان و طیفه اش هم از میان محفوظ و مانده

و از ابواب این همه رافت و مخلوفت مسدود میشود

در این حال پسرش اسکندر پدر قانع زاد بسبب استیصال تنه

خود را بسیار گدازد کیوان پایگاه هایونی رسانیده عرض مالی نماید

و چون از علوم ریاضی خصوص در فن نجوم و بطی داشته باشد

بعل استخرج تقویم و احاط بخوبیه می گماشته دایم بخدمت

شکاهی که نامور گردان بوده اند بخیرتی مستری قناعت نموده

که شاید رفته رفته باستان بوسی علیحضرت اقدس شهریار

مقتدر و طیفه استراری پدر درخش مقرر شود ولی
 مساعدت نموده همچنان در گرداب استیصال غریق و پریشان
 مال اندر در ^{۲۷۳} بجزی تصدق فرق مبارک بجا نونی
 گردید  بعد سپرزگش ظاهر و زبرادر خانه
 دولت جاوید ایت قاهره محل استخراج و منجمی موردی
 مشغول و از طرف مرحوم مغفور غلامحسین خان سپهسالار
 طالب شرافه که از قبل این سلطنت ابد مدت خطی حکمران
 خطه کرمان بوده بستمی پدر مقتدر در ^{۲۷۴} تصدق گرد
 اکنون طاهر زبان بن سهراب خلف مرحوم گشت
 پسر عم قهره کرمان استخراج و منجمی معروف و با استعداد و اکثر
 اوقات بالطف شامله نواب مستطاب شرف ارفع امجد و
 عبد الحمید میرزا ناصرالدوله دام اقبال احوالی مشغول و

است لیکن چون ما شمع را استخراج و نوشتن تقویمها

خطی است که ران ابرش بجای می شود

این ضعیف نجف هم چای با لکی از پدریم و عیانه بدرس و

مشقی شغل گشته در ۱۲۸۳ هجری که باذن و مرضی پادشاه

بامکان آستان ملک پاسبان ملخصه تاجه صاحب قرا

ظله الله ملکه و سلطه از زر بخشش اکابر صاحبان فارس

بند وستان براقبت و سرپرستی دقای گمانه پینای خزان

استاد کامل عارف حجاب سحاب سرفراخی صاحب ید فضائل

رئیس زرتشتیان مدرسه موسوم بدینی و پرستان از دستان

در و در محله آباء اجداد برپا شده بود از زمره دانشمندان

بود و پس از آنکه تحصیل کربان رفته بکلام راجع در ۱۲۹۰

با چهار نفر اطفال زرتشتی دیگر بشاگردی معلیانه ببلکه

دارالعلوم شاهنشاهی محض تحصیل زبان انگلیسی سرافراز
 و در شهر ذی قحطی اسرارام^{۱۲۹۱} بعد از امتحان بهرایی سیه
 شاگردان باسلام یافته سوره عنایات و انشایات
 اعظمیست اقدس هابیونی گردیده با نعام و نشانی منعم
 و در همان اوقات با موریت جناب صاحب معزی الیه^{۱۲۹۱}
 رفت و چون مخارج مراجعت داشت لا بد با تسلیم
 چند نفر اطفال سلمان و زرتشتی انجام داد دست نمود
 بهنگام تعلیم طرق تحصیل با بخت اطفال سخت و دشوار
 باین خیال افتاد که آیا میتوان زبان فارسی حالیه را که
 بلغات عربیه و فی نفسه از برای خود زبانی قسمی برای آنها
 سهل نمود که مانند اهل فغانستان بلسانی از پیش
 رود و چون بدستی در این مطلب غوص نمود دریافت

که چنانچه کتابی از اول الف باء بمکالماتی چند نقد شود و فهم
 گوید کان بروجه تصاح و اندرز ساخته شود و مبتدیان سهل
 و جوی با آموزش زبان فارسی بی خواهند برد بسیار این کتاب
 بهر خور فهم خویش مرثب نموده و بناسبت اینک اجداد و
 نیاکان فقیر چاکر جان سار این دولت ابد مدت قاهره و
 وظیفه خوار این سلطنت جاودایت با بهره قاجاریه اودم
 الله ایام سلطنتم بوده اند و هم خود حقیر در جمع شاگردان
 مدرسه معلّم خان مبارکه بجا یونی محبوب است آنرا با قبال
 ناصری موسوم گردانید تا چنانچه مراتب دانش از تحصیل
 و تکمیل آذمان و انفس در ترازید است بقیه زان بخت
 و آمال و همیشه بهار دولت و اقبال این شهر یار سپهر افتد
 هم روز بروز در گشت زار فیروزی و بهر دوزی سر سبز و نابی

و هم از بخت بلند و طالع سعادتمند آن آفتاب سپهر عدالت و نصفت

این قصر حقیر نیز با عطاء و طیفه مرحوم جد خود ملاکتاب طوریکه

در کتابهای قدیم این دولت قوی شوکت قاهره ثبت و مندرج

است مسفیض و برب و باب گردود  **قطعه** 

بدان امید باقبال انصری ناسید	کتاب مختصر نافع گرامی را
------------------------------	--------------------------

مگر ز بخت شهنشاه عهد صردین	که کرد زنده جاوید خام و محامی
----------------------------	-------------------------------

مرین قصر هم از بخت بهره ور گرد	بیاید از کرمش بهترین مقامی را
--------------------------------	-------------------------------

عجب نباشد از صاحب عدالت و	که القات کند کترین غلامی را
---------------------------	-----------------------------

ز بحر جود شهنشاهی نگر دو کم	ز قطره که رسد کالم شنه کامی را
-----------------------------	--------------------------------

امید که تا چرخ دار و گردنده و آنجم ساز و چرخنده است افتا

بخت و غفلت و کوب فتح و نصرتش از مشرق سعادت و نیک

 بختی فروزنده و طالع بادرباب العباد 

پس چون در کرمان این ترتیب ترکیبی پذیرفت و سموت

گرفت عطر و سیله بود که هر قسمی تواند دادند بتصحیحش پرداخته

بطبعش رساند و با وجودیکه در زمان فرماضراتی بنده کان

نواب مستطاب کایا حضرت اشرف ارفع امجد سعد و الانصره

الدور فرما فرمایید اجل الله المسالی و اوقات حکمرانی پوزنه

نواب مستطاب حضرت اشرف اعظم والا امیرزاده عبد الحمید

ناصر الله و له دام اقباله العالی که اساس عدل و اخیت استوار

و بنای بذل و کمکت برقرار گردیده بود گاهی در حق این نصر

هم بجهان رجوع خدمتی رعایتی میشد و هم جناب مستطاب سلام

و جناب والا طایب مقرب بخاقان قاضی زاید کاظم وزیر بزرگ

عزه و شرافت که در حقیقت چاکر جان نثار و قدیمی و اعیان این

دولت ابدانته اردو ملجا و پناه رعایای کرمان است مرصفتای

بحقیر داشته روز بروز بر مراتب احسان و اکرام خود کما فی

احمال میافزودند باز بر بحث ما موافق و سخنان لایق خوش

اعتماد نموده بعضی نرسانید تا شهر و پنج محرم ۱۲۹۹^{۱۳۹۹} خیر خواه

حقیقی و استاد اسمعی عارف حق شایسته جناب خطاب

حائقی و معارف آداب شریفی صاحبید افتخار انبر خود

لیسجی پوششنگ با تریا فقیرا با چند نفر اطفال در شش محض

منقلی و تجدید اقتضای دینی و پرستان از ویسیان بدو انکلا

با هر طر از خواسته حسب اشاره آمده شمران در جوار ایشان

مسکن گرفته مرجع خدمات و تحریرات بود و در شهر صفرا

۱۳۲۰ هجری با بر ارض اعصاب و اعضا و دو چار حسب الاعا

جناب معنی الیه در شهر توقف نمود هنگام مداوات تنهائی

و در استیصال فقیر را بدین خیال انداخت که کتاب زبور را بخواند

غیر از خوب خود نوشته جدول کشی های لازم من و حوی
 استرا با عدم سزاسته و ارتباط نموده بنقاشی رسانیده
 مینا نماید شاید من جانب تند وسیله در طبع آن بهر سید
 در پیشگاه حضور رحمت ظهور علی حضرت قضا مهابت اقدس
 شهنشاهی روحی در روح العالمین له العزاء مقبول و پسندید
 آید که گفته اند هر چند درون خانه راحت ندهند بیرون
 مباش و حلقه بر در زن بیا و وقتی که آزادان قاعده تربی
 داد بقصدین و تشویق و صلاح و صوابید جناب صاحب مرقی
 الیه و مدد معاونت سرور کرم و مخدوم محترم جناب
 مرزبان نجم پسر غم اکرم خود و تقویت و معاوضت مطاع
 معظم مستحکم عالیجاه زبده الاشباہ عمدة العجاایب الزر زبده
 میرزا ابراهیم ابن ملا کاتب مهربان کرمانی تاج فارسی شروع

در طبع نمود علیه السلام علیهمدا برانظار ناظرین چون گلشن روشن
 است که مقصود از ترتیب این ترکیب افکار فضیلت و نباهت
 نیست بلکه مخصوص دانش اندوزی و فراگیری آموزی کودکان
 بفرخورستن آنان و مراتب فهم و زبان ایشان بهلول فرمایش
 جناب مولوی معنوی علیه الرحمة والثناء علیه السلام هشتمی
 چون که با کودکی سر و کارت نماید پس زبان کودکی بایک شاد
 مرتب گردیده بنا بر این نیستدعی و خواهشمند از مکارم اخلاق
 و مراحم اشفاق ملاحظه کنندگان چنانست که اگر در این مختصر
 رساله و ترتیب خطا و ربطا و صورتها و معانی عجیب و منقصد و
 سهو و خطائی استخصار و اطلاع یا بنده تصحیح فرموده بمباد
 انسان سابق تسهیل و تسهیل از غلو و جت و تسهیل و فضیلت
 خویش معذورم دارند و در این ترتیب بدیده اغراض و عین ر

فعین الرضا علی کتب کليلة چشم بزمین بود از حبیب
 اما بعد کتب بر خط هوشمند آن روزگار و دهمین آن
 کیاست دمار روشن و آشکار است که در مکتبهای ایران
 این بوده و هست که مکتبهای بعد از آموزگاری الفباء خط نسخ
 تعلیم کتاب الله مجید مینامند و اشخاصی که سیل بخواندن زبان
 فارسی دارند پس از یاد دادن الفباء خط نستعلیق آموخت
 کتب آئینه عشق انگیز و افسانهای لطایل امثال کتاب شیرین
 و حیدر بیگ و حسین کز و دامیگزارند و نو آموزان هم اینک
 هنوز خطی نشناخته بمش و سواد بی پرده اند خطوطی دار
 مطالبی را میخوانند که موجب اعتشاش و اختلال ذهن و حواس
 آنها گردد و باز در کمال غریبه و فنون عجیبه باز میمانند
 است انسان هر چیزی را در طفولیت دیده و شنیده و خوانده

است جان و دلوح سینه اش کالقیس فی بحر منقش گشته
 راسخ و ثابت میماند و در اینصورت نقیر محض خط شناسی
 و بصیرت مبتدیان دو قسم الفباء بر وضع زبان فارسی چنانچه
 که مخلوط بلغات عربیه است ترتیب داده بالفباء کبیره
 صغیره موسوم نموده و فلکمه امقصود از الفباء کبیره
 آن حروف مقطعه است که مفرداً و تائیداً نوشته شوند
 مانند (ا ب ج د) با آخر حروف صغیره حروفی اند که با
 یکدیگر اتصال دهند چون (ایجد هوز حطی) الخ و شانین
 حروف وصل برای افعال پیش از آموز آیدن و شاسانین
 نهایت سختی و صعوبت را دارد و نیز برای همگامیکه مبتدی حرف
 باء را بدین شکل (ب) خوانده باشد چگونه میتواند این
 شکل را در کلمه پس چون عاجز ماند و معلم باصر را تا مشرب بخواند

تحریر کند لابد داخل سوخته حالتش برافروخته قلبش فزونی

خاطرش برزاده شود و آنگاه فیر امید قوی دارد که این قاعده

برای اطفال خورد سال بیشتر سودمند و فایده دوز بوده است

و انش و سوادشان زود تر برودمند و بارور گردد

تنبیه هشت حرف مختصر زبان عربی است (ش ح

ص ض ط ظ ع ق) (ذ) و (ف) هم مترتب

(د) و (پ) میباشد و حرف مخصوص فارسی چا

است (پ چ ژ گ) کاف فارسی هم سه قسم میباشد

شده (ک ک ک) و (گ گ گ) و (خ خ خ) و (پ پ پ)

قاعده اگرچه در فارسی رسم که اشیان اعراب در حرف

و الفاظ و کلمات نیست ولی از آنجا که مبتدیان را سفید دارد

برایشان لازم است نوشته شده و مختصر مذکره و مالی شدن

مستعلم مفتوح و مرتباً ذکر نمود تا کم کم مانوس شوند

قَاعِدُهُ مُعَلِّمٌ لِمَا عَرَّبَ الزَّائِلُ السُّلُوبُ خَبْرِي حَالِي نَمَائِدُ

یا خی الفی کشید فتح گذشته بود که این را از (سیک)

یک نبر و چون با الف گویم خنیاست الف زبر (آ)

و نیز الف کشیده کسر و گذشته نشان دهد که این علامت

(ایمانیم کیسے) و چون الف گوئیم ارقیم است الف

نمبر (۱) و اما زالفی کشید و ضمه گذاشته گوید که این را

(۹) مہو انیم کیش و جون بالف گوٹم جنس است

الفش (۱) یا خطی کشیده هر یک از اعراب و تنوین

را حُدا حُدا بگونه خاطر نشان وی کند = بکن بر

— کنز و مکش دگودان سر حرکت را

روی هم رفته اعراب پیدا نم و کذا این را - و در

(این را دوزیر) ^۱ و این را دوشش عالی ^۲

گوید ایخارا توین یامیم و قس علیخدا این را

تسکین با جزم یا سکون که آزا با عاری زن گویند

این را ^۳ تشدید و این را ^۴ همزه که یای الهی ^۵

قاعده ^۶ در بعضی از صفحه جات ایران زبر را سر

زیر را زبر پیش را بر و علامات توین را دوش

دوزیر و دوبر گویند

قاعده ^۷ معلم باید حروف را از اول بصدای صلی

خودشان بطفل حالی نماید و گذارد از ابتدای قاعده

قطع نماید و بعد از هر چه مبتدی بخواند چهار بار و نویس

کند تا جمیع حروف فرداً فرداً خاطر نشان و ذهنی او

قاعده ^۸ توین در فارسی نیست ولی سبب اینکه در این زبان

عبارات فارسی عربی آمیز است ذکر نمود تا خواندن کتب

و نه شجاعت از برای مبتدی آسان گردد

قاعده لغات را طفل باید با سنجی و مکالمات را با سنجی

یعنی مرکباً و در دانی بخواند و مطالبش را هم از حفظ نماید

قاعده برسم معمول الفباء قدیم که انواع حروف را

با الف ترکیب میکردند این فقیر هم همان رسم (آیا با تا ما با

یا حا خا و ا و ا را را زا را) تا آخر نوشته

قاعده دیگر رسم است که بعد از ترکیب حروف با الف ترکیب

الف با حروف و با ا را با حروف و تا ا را با حروف

تا آخر می آیند مانند (اَب اِب اُت اُت اِج)

اَلج (بَب بِب بُت بُت بِج) (پَب پِب پُت پُت پِج)

پَش پِج) الی آخر (تَب تِب تُت تُت تِج) اَلج

بیت پست) تا آخر و دفعه ثالث مقوم مانید (اَب

بیت پست) این کلمات قسم سیم از فوق و در ذیل صفحی که مستقیم

مطولانی که حروف و الفاظ را فرود آید از آن ذکر نماید در پیش

راسخ تا مذوات گردد

قاعده بعد از انجام حروف مرکب پست عدد در ضمن جملات

بیشتر بخط هند و نیز رومی که مخصوص ساق است با لفظ است

و زبان فارسی که نموده تا بعدی گفتن و خواندن و نوشتن آنست که در

قاعده در سهانی چند در این کتاب قیاسه که ضمیمه بوده و توفه مسلم

چیزی از صرف نحو دریافت شود و کلمات لغات اخصی جداگانه

و باز ترکیب کرده مکالماتی اندر آئین تر است و شش تا که در کتاب

در آموزش دانش و اندوزش پیش راعب و مایل گردند

قاعده که هر جا یک اسم حیوانی ذکر شده با تصویر است تا در

و تماشای آن تصاویر بر شوق و زوق اطفال میفزاید

فایده همنهاد فرموده مولوی معنوی رحمه الله نوشتن آن باشد

شیردلیزان رحمه الله گفته آید در حدیث دیگران رحمه الله حکایاتی در این

ترغیب مختصر آورده که علماء و علماء برای بنده این معنی است و بشا

خواندن علوم و خلوط ترغیب و تشویق میکند

تبصره هرگاه طفلی سؤال کند (تو) که ضمیر مخاطب است

داوی در آخر دارد و چرا باید (ت) خوانده شود زیرا که اگر آن

گوئیم (تو) و اگر بگویم خوانیم (تو) و اگر بایستیم بر سریم (تو)

میشود و ما (ت) تلفظ مینمایم توضیح در هر حال

سوالی طفل را چنین جواب دهیم که قدیم اعراب یعنی زبر و زیر

و پیش را گاهی در فارسی جزا کلمه می نوشتند و این (و) در تو

که ضمیر مخاطب است بجای ضمه یعنی پیش می باشد رحمه الله مانند (نوش)

که معنی شاد و خوب و شیرین است (خود) که ضمیر ملکیت را بر سر

(خوراک) که معنی غذا است در همه اینها و اشا نشان (و) یا

ضمته است و آنها را خوش خد شُراک لفظ مینمایم پس این

(و) که در اینجا بوضع ضمه است در (خویش) (خوشتن) یا

(خویشاوند) بناسبت یاء بعد از واو کسره میگوئیم و میخوانیم

(خویش) (خوشتن) (خویشاوند) و هرگاه بعد از واو الف باشد

و لات بر فتح یعنی زیر کند چون (خواستن) (خواهش) (خواه)

(خواندن) که خاستن فاش فاه فاذن خوانده شود

قاعده در قدیم که فارسی عربی آمیز نبوده الفاظ و کلمات را

چنین تجویز نموده اند مثلاً (مَن) را که ضمیر کلمه و صده است

و ت تجویز میگفته اند میم زیر فون مَن (مَن) و (او) را که

ضمیر مفرد غایب است این طور هم الف پیش او زَن (او) و

و جزم را که در زبان فرس قدیم زن میگویند در سنجی هم میزند

اگر چه چند حرف ساکن را و ف هم بودند و این رسم واضح

است از اینکه گوئیم میم نوّن زبر سنّ الف و او پیش او

بعثت آنکه زبر بعد از نوّن و پیش بعد از او و تلفظ میا

بنا بر این دانا دانند که رسم هجی پیشتر بضم مبتدی را سنج تر است

قاعده اگر خواسته باشیم بقانون کلیه فارسیه این لفظ

(اَب) یعنی اَب اَب اَب را سنجی کنیم میگوئیم الف زبر

ب زن اَب الف زبر ب زن اَب الف پیش ب زن

اَب و چون حروف و الفاظ مذکوره جدا بنویسیم نوعیکه لغوی

جزء کلمه باشد آنگاه فهمیده میشود که رسم هجی فارسی خوانان قدیم

درست بوده بدین طریق اَب (اَب) اَب (اَب) اَب

(اَب) اَب (اَب) اَب (اَب) اَب (اَب) اَب

ر ب ه (بَب) ب ب ه (بَب) الخ و این رسم

اگر چه ظاهر از برای معلم دشوارتر از متعلم است لیکن چنانچه

اندک وقت و تاملی فرماید اسهل و احوال از اول گردیده هر

طغلی بزودی هر چه تا متر بر نکات حروف و الفاظ و کلمات پیش

قاعده اینکه در سِ اول (گوباسن) یعنی گوباسن نوشته

شده این لفظ را نه اینکه غفلت یا سهوا آورده بلکه عمد بوده

تا از آن دو معنی مستفاد شود یکی معنی مع چنانکه گوئیم با و برو

و باین معنی مشتبه استعمال شود و نیز از حروف طاره است و هم

مفعولیت را میرساند چون (با او گفتم) یعنی به او گفتم یا

او را گفتم شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده چه جرم رفت که

(با ما) سخن نیکوئی چه کرده ام که بجان تو سزاوارم و له یا

گفته است که سوخته با تو ز نهار بر داین پس اینجا و هم گاهی

باضافه همزه در اول گفته شده خودوسی طوسی علیه الرحمة

چه خوش گفت رستم (را بازال پر) که زخم سخن بد بر از زخم تیر

قاعده همین که این کتاب مستطابستی باقبال ناصری را بنده

با بنجام رسانید کتابی که بعد از آن برایش انفع و الزم باشد گنا

مستطاب دیب الاطفال است که در حیدر و فرید در هر دو عصر کمال

نگین خاتم اجدال کاشف اسرار خفی و جلیه مقرب الخاقان مؤمن السلطان

میرزا محمود خان منشی رموز ملقب بمصباح الملائکة الله عمر و دوله

مخصوص اطفال تصنیف نموده و چنانچه خواسته باشد قاعده فاروقیت

قرآن را بطل با موزنه و پیش از داخل قانون جریعت نمایند بعد

انجام این ترتیب اولاً الفباء مضمون را که باز از مخترعات جناب

منظم ایست ایشان تعلیم کنند و بعد قرآن را تامل قبل تحصیل و

پیش از تکمیل کلام الله مجید هم بی احترامی نموده باشد

فارسی

قاعده اگر مبتدیان این باشند که بدستی از صرف و نحو زبان

مطلع شوند بعد از تمام این شیوه و تادیب الاطفال بکتاب طالب

تنبیه الصبیان که از مصنفات مقربان محققان معتمد الشاهان

افتخار الحاج حاجی میرزا حسین خان زید غره و شرافه نایب الدوله

جلیده خارجه و کارپرد از خط بزنون است شروع نمایند تا اگر

بعد از آن بصرف و نحو انسان عربی رجوع کنند زودتر بر نویس

کلیه مطالب عالم گردند

قاعده اینکه در سهای اول کتاب را با قلم علی و رفته فیه

خفی می نویسد بلا حظه این است که مبتدی خط شناس و

حروف و کلماتش دهنی شده کم کم بخواندن کتب با فوس گردد

قاعده اینکه با ورق نگذاشته و بطریق اعداد هندی

بشاره صفحه گفته نموده بدین خیال بوده که بر بصیرت

در صرف و نحو
زبان فارسی

توانوزان خذوه از ابجد الحاذن و شاعتی اندامانوس گشت
 بنا بر این در صفحه یک که حقل شروع نماید عدد آن صفحه را تا طرشت
 فرموده بگویند این صفحه اول یا دوم یا سوم یا دهان است
 معذرت از اتفاقات روزگاری نقاشی های لازم این
 کتاب هم ترتیب پیش رفت مبتدی صورت گرفت چنانچه در سهای
 اول را نقاشی با عدم ارتباط در نقاشی نقاشی نموده و چون
 بصرافت افتاد بر بهری یکی از دوستان نیک اندیش بعلیا
 زبده الاشباه میرزا مصطفی سلمه اتنا که مدوح نقاشان
 و مصوران روزگار است سپرد امید که مطبوع افتد
 اندرز حکما برگاه معلّم شد و بدو گو باشد متعلّم نصاب
 اورا مغرض دانسته گوش ندهد بلکه اگر مطلبی مطلع نباشد
 رغبت بسؤال نکند و بدین سبب متذّر جا خود سر و قفل گردد

و هر آینه مطلبی را بخوبی و ملائمت عالی طفل نایند البته بهتر

نوش کرده معمول میدارد لهذا چنانچه معلم تعلیق و مستقیم المزاج

و سلیم و حلیم باشد نصیحتش بشیر اثر کرده را سخا گردد و بهم نچه

طفل از عاقله خود نسبت بخود دید و شنیده و فهمیده بعد از

تکمیل بازیر و ستان بیان را معمول خواهد داشت

و آنند و علاوه مطوره ذیل را که در کتب معمول است بعد

از انجام این کتاب باید طفل بخواند و بداند تا هر جایی بپردازد

عَلَامَاتِ مَعْمُولِ کُتُب

(ر) - قوسین (ع) - علیه تسلیم ص - صلوات

الله علیه ص ع - صلی الله علیه و آله و سلم ره - رحمه الله

انشاء الله تعالی س - سلم الله

صلعم - صلوات الله علیه و آله و سلم رضم - رضی الله

م - مقدم	خ - مؤخر	ع - مصرع - عربی
----------	----------	-----------------

ف - فارسی	ت - ترکی	س - سؤال
-----------	----------	----------

ج - جواب	ش - شارح	ص - مصنف
----------	----------	----------

ع ۱ - ربع الاول	ع ۲ - ربع الثاني	ج ۱ -
-----------------	------------------	-------

جادی الاولی	ج ۲ - جادی الثانيه	د - نهائ
-------------	--------------------	----------

ل - لیل	الح - الی آخر	ج - رجاء
---------	---------------	----------

خلاصه چنانچه بجزل و قوه خدای کتابت میست

و فراغت حالتی حاصل شود کتابی که پس از این مکتوب میست

بکار آید و مرایشان را دانش افزاید انجام داده با عطا

ناصری موسوم خواهد گردانید بمنه و یمنه امید که آنچه

دو بار و انجم سیار است آخر فرزندگی دایندگی این شهر را بکار

قدرا قه از مطلع امان و اجمال طالع و درخشان باد بر لب العباد

درفهرست مطالب اصل کتاب

صفحہ مطلب	صفحہ مطلب
۱	پشت لوح و اسم کتاب ۴۸ درس پنجم صفت درابطہ
۲	الف با کبیرہ ۴۹ درس ششم لغات و مکالمات
۳	حروف صغیرہ ۵۰ اسم مصدر و صفات
۴	در حروف تنوید ۵۱ اسم و تصویر پرندہ یادگار
۵	در کلمات دو حرفی ۵۲ درس ہفتم اسمی رنگ
۶	در اعداد ۵۳ تصویر مرد و زن دہر قدم
۷	درس اول مکالمہ مختصر ۵۴ درس ہشتم اسم فاعل خبرہ
۸	درس دوم تصویر پرندہ یادگار ۵۵ تصویر پرندہ با اسم انہا
۹	درس سوم مکالمہ مختصر ۵۶ اسم آلت و درس یازدہم
۱۰	درس چہارم اسم زمان ۵۷ اسم آسمانی اجناس و آلات

مطلب	صفحه	مطلب	صفحه
درس سیزدهم اسم جنس است ۱۰۰	۶۷	تصویر بزرگ باد و بچه	
درس چهاردهم شمار و افعال فاعل ۱۱۱	۷۱	درس پنجم حکایت و تصویر گاو	
درس شانزدهم اسم جنس و افعال ۱۱۲	۸۰	محصل مطلب در نصیحت اطفال	
درس شانزدهم اسمی سیوه ۱۱۶	۸۷	درس دهم حکایت معلّم و شاگرد	
درس نهم تفصیل گرفته شده از ۱۱۹	۹۱	تصویر وضع کتب	
تصویر گرفته شده از ۱۲۰	۹۶	درس هفتم و دوم مجلس اول	
درس نهم تفصیل مشینه ۱۲۱	۹۷	درس دهم از ای هفته و ساعت و دقیقه	
تصویر گرفته شده از ۱۲۲	۱۰۰	درس نهم و دوم مجلس دوم	
درس نهم تفصیل اطفال ۱۲۳	۱۰۱	تصویر نوزادان بی مادر	
درس نهم حکایت بزرگ ۱۲۴	۱۰۲	درس نهم حکایت بزرگ ۱۲۴	
تصویر پیش و بزرگ ۱۲۵	۱۰۵	درس نهم حکایت بزرگ ۱۲۵	

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۱۲۸	درس هفتم و چهارم مجلس	۱۴۴	اسامی خدمت مشرفه
۱۲۹	تصویر باغ و اطفال کتب	۱۴۵	در کینه سال فارسیان
۱۳۰	روزهای هفته زبان درس	۱۴۷	درس هفتم و هشتم مجلس
۱۳۲	درس نهم و دهم مجلس	۱۴۸	تصویر شتر با مهار
۱۳۳	تصویر چابک سوار	۱۵۰	در فضیلت و توبه اطفال
۱۳۶	اسامی هفت ستاره آسمان	۱۵۱	حکایت پیر مرد فقیر
۱۳۷	اسامی ضلوع اربعه	۱۵۲	تصویر طفل فرامنده و غیره
۱۳۸	در اعداد مرتبه ثانی و ثانی	۱۵۵	اسامی روزهای هفت
۱۴۰	درس نهم و دهم مجلس	۱۵۶	درس نهم و دهم مجلس
۱۴۱	تصویر خرسان و دوش	۱۵۷	تصویر چوب خوردن و غیره
۱۴۳	اسامی ماههای فارسی و کبیسه	۱۵۸	مناسبات و توبه و غیره

صفحه مطلب	صفحه مطلب
۱۶۵	اسب قنوت پدر از فرزند ۱۸۶ در ترغیب و تشویق خلق
۱۶۷	در بهجت و غیرت جدی بقای سلطان و فرزند
۱۶۸	درس هفتم و نهم مجلس ۱۸۹ سامی شور و بیان و دوازده
۱۶۹	تصویر الاغ سوار ۱۹۰ سامی دوازده و بیج لفظ
۱۷۰	تصویر الاغ بار بر ۱۹۲ درس سی و یکم مجلس دهم
۱۷۰	در سبب عزت و ذلت ۱۹۳ تصویر مجلس مهمانی
۱۷۸	سامی شور و عتبه ۱۹۴ اعداد بطریق هندسه
۱۸۰	درس سی و دوم مجلس نهم ۱۹۸ خط هندسه از یک تا هزار
۱۸۱	تصویر شیر ز مستحقین ۲۰۰ ذکر اقسام حساب
۱۸۲	تصویر شیر اده ۲۰۴ در بیان کسور تصد
۱۸۵	در فضیلت وجود سلطان ۲۰۵ در تعریف کتاب طبایع

صفحہ مطلب	صفحہ مطلب
۲۵۶ تصویر نماز خواندن اطفال	۲۲۵ تفاوت ضربا بر فایہم عربی
۲۵۶ درس سی و دوم مجلس	۲۲۷ الفبا خط نسخ
۲۵۸ سیاق دیار بخت سیاق	۲۲۸ درس سی و ششم مجلس
۲۵۹ تمہیل صاحب سیاق	۲۲۹ مشاورہ پیران اطفال
۲۶۳ درس سی و سوم مجلس	۲۳۴ عبد بردان شاگردان
۲۶۳ تصویر قبل سوار	۲۳۵ در صحبت اطفال
۲۶۴ قاعدہ جمع زدن	۲۳۵ در خواہر داری بون و ستم
۲۶۹ قاعدہ جمع زدن	۲۳۶ در اطاعت و رعایت سلطان
۲۳۵ درس سی و چارم مجلس	۲۳۷ در ثبوت نبوت و امامت
۲۳۸ تصویر و رسائی سال	۲۳۸ بفرآور فہم بندی
۲۳۸ درس سی و پنجم مجلس	۲۳۸ خاتمہ کتاب

اسامی دوستان خیر اندیشی که قبل از طبع این

اوراق همت در خریدن آن نموده اند

عالم جناب علامه زبان ابن طاهر ابن طاغتا سیم کرمانی

دو بیت مجلد

عالمجاه زبده الاشباہ میرزا بهرام ابن حوم طاغتا ابن مهران

تاجر کرانی یکصد و پنجاه مجلد

عالمجاه علامه خدیار ابن حوم طاغتا ابن مهران تاجر کرانی

یکصد مجلد

عالمایشان عزت نشان علامه شید ابن جداد ابن حوم پور

یکصد مجلد

عالمبختران بنوده خصلتان ملازاد شیر و علامه بن لدان ابن حوم رستم

ابن دینار یزدی باغبان کلمه مرانیه ده مجلد



الحمد لله
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدى الله لنا
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدى الله لنا
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدى الله لنا



بسم الله الرحمن الرحيم

الف باء كسرة ميت

ا	ب	پ	ت
ث	ج	ح	ح
د	ذ	ر	ز
س	ش	ص	ض

ش	ش	ش	ش
---	---	---	---

ط	ظ	ع	ع
---	---	---	---

غ	خ	ف	ف
---	---	---	---

ق	ك	گ	ش
---	---	---	---

ك	ل	م	ن
---	---	---	---

و	ه	م	ه
---	---	---	---

م	ي	پ	ر
---	---	---	---

	ه	ة	
--	---	---	--

-	و	و	و
---	---	---	---

-	ه		
---	---	--	--

عروف صغیره پیوسته			
ا	ب	پ	ت
ث	ج	چ	د
ذ	ر	ز	س
ش	ص	ض	ط
ظ	ع	غ	ف
ق	ک	گ	ن
ی	پ	ت	ث
ج	چ	د	ذ
ر	ز	س	ش
ص	ض	ط	ظ
ع	غ	ف	ق
ک	گ	ن	ی

ر	ش	س	ص
ص	ص	ص	ض
ض	ض	ض	ط
ط	ط	ط	ظ
ظ	ع	ع	ع
ع	ع	ع	غ
غ	غ	غ	ف
ف	ف	ف	ق
ق	ق	ق	ق



حُرُوفِ کِبریهٔ با زبر

اَ	بَ	تَ	ثَ
جَ	حَ	خَ	زَ
سَ	شَ	صَ	ضَ
طَ	ظَ	عَ	غَ
فَ	قَ	کَ	گَ
لَ	مَ	نَ	وَ



٥

هـ	ي	هـ	ة
حروف كبرى بازيدي			
ا	ب	پ	ت
ث	ج	چ	ح
خ	د	ذ	ر
ز	ژ	س	سر
ش	ش	ص	ض
ط	ظ	ع	غ
ف	ق	ک	گ
ل	م	ن	و



ه	ی	ه	و
	حروف کبیره با پیش		
ا	ب	پ	ت
ث	ج	چ	ح
خ	د	ذ	ر
ز	ژ	س	س
ش	ش	ص	ض
ط	ظ	ع	غ
ف	ق	ک	گ
ل	م	ن	و

ه	و	ی	ه
حروف کبر باد و زرگر			
ا	ب	ب	ت
ث	ج	ج	ح
خ	د	د	ر
ز	ر	س	س
ش	ش	ص	ض
ط	ظ	ع	غ
ف	ق	ک	گ

ل	م	ن	و
---	---	---	---

ه	سے	ه	ه
---	----	---	---

عروف کبرہ بادوزیر

ا	پ	پ	ت
---	---	---	---

ب	ج	چ	ح
---	---	---	---

خ	د	ذ	ر
---	---	---	---

ز	ڑ	س	س
---	---	---	---

ش	ش	ص	ض
---	---	---	---

ط	ظ	ع	غ
---	---	---	---

ف	ق	ک	گ
---	---	---	---

ل	م	ن	و
---	---	---	---

ه	ی	ه	و
---	---	---	---

حروف کبیره باد و ش

ا	ب	ب	ت
---	---	---	---

ث	ج	ج	ح
---	---	---	---

خ	د	ذ	ر
---	---	---	---

ز	ز	س	س
---	---	---	---

ش	ش	ص	ض
---	---	---	---

ط	ظ	ع	غ
---	---	---	---

ف	ق	ک	گ
---	---	---	---

ل	م	ن	و
ه	ی	ه	ه
	کلمات دوحرفی ترکیب یافته با الف		
آ	با	پا	تا
ثا	جا	چا	حا
خا	دا	ذا	را
زا	زا	سا	سا
شا	شا	صا	ضا
طا	طا	عا	غا

فا	قا	کا	گا
ٹا	کا	لا	لا
ما	نا	وا	ما
	یا	تا	
	کلمات دو حرفی ترکیب و ف باب		
اَب	بَب	پَب	بَب
بَب	جَب	چَب	جَب
جَب	دَب	ذَب	رَب
رَب	زَب	سَب	سَب

صِب	صِب	صِب	طِب
عِب	عِب	عِب	قِب
كِب	كِب	كِب	لِب
نِب	نِب	وِب	هِب
ترکیب حروف باب			
اِب	اِب	اِب	اِب
بِب	بِب	بِب	بِب
جِب	جِب	جِب	جِب
خِب	خِب	دِب	دِب
زِب	زِب	زِب	زِب
حِب	حِب	طِب	طِب

عِب	عِب	عِب	عِب
كِب	كِب	كِب	كِب
مِب	مِب	مِب	مِب
	تَرْكِبُ وَفَاتِهِ		
اِنَّ	اِنَّ	اِنَّ	اِنَّ
ثِنَّ	ثِنَّ	ثِنَّ	ثِنَّ
خِنَّ	خِنَّ	خِنَّ	خِنَّ
زِنَّ	زِنَّ	زِنَّ	زِنَّ
صِنَّ	صِنَّ	صِنَّ	صِنَّ
عَنْ	عَنْ	عَنْ	عَنْ

كُتْ	كَيْتْ	كَلْتْ	كَلْتْ
نُتْ	وُتْ	هَتْ	يَتْ
	تركيب وف باء		
اَتْ	بَتْ	پَتْ	نَتْ
مَتْ	جَتْ	حَتْ	حَتْ
خَتْ	دَتْ	ذَتْ	رَتْ
زَتْ	رَتْ	سَتْ	هَمْ
صَتْ	ضَتْ	طَتْ	ظَتْ
عَتْ	عَتْ	فَتْ	قَتْ
كَتْ	كَتْ	لَتْ	مَتْ

ترکب حر و فاجیم

ح ح ح ح

سج	سج	سج	سج
----	----	----	----

حج حج حج حج

ج	ج	ج	ج
---	---	---	---

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

ج	ج	ج	ج
---	---	---	---

ترکیبی و فایاچیم

۱۹۷
اج

۹۳۱

١٩٤٣

2

—

[illegible]

1

E

ج

2

七

١٩١

22

1

[illegible]

1

ج

حج

七

卷



99

24

حج

حج

الحج

七

•

2

1

تَرْكِيبِ دُفِ اَحَا



شد	صد	صد	طد
طد	عد	عد	قد
قد	كد	كد	لد
لد	ود	ود	هد
تربیع حرف با ذال			
اد	بد	بد	بد
جد	جد	جد	خد
دد	دد	دد	دد
زد	شد	شد	صد
صد	طد	طد	عد

۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
ف	ق	ک	گ	ل
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
م	و	د	ه	ذ
ترکیب حروف بار				
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
ا	ب	پ	ر	ش
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
ج	چ	ح	د	در
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
ذ	ر	ل	ل	س
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
ش	ص	ص	ط	ط
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
ظ	ع	ع	ف	ف
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
ق	ک	ک	م	م
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
ز	و	ز	ح	ح

تَرْكِبِ حُرُوفِ بَازَاءِ

از	بز	پز	تز
جز	حز	خز	دز
سز	شز	صز	ضز
طر	ظز	عز	غز
فز	قز	کز	گز
ز	ذ	د	ذ

تَرْكِبِ حُرُوفِ يَاءِ

از	باز	پاز	تاز
جز	حاز	خاز	داز
ساز	شاز	صاز	ضاز
طاز	ظاز	عاز	غاز
فاز	قاز	کاز	گاز
ز	ذ	د	ذ

ج	ح	خ	ج
د	ر	ذ	د
ژ	ش	س	ژ
ض	ط	ظ	ض
غ	ق	ک	غ
گ	و	ز	گ
ترکیب و فایده			
ا	ب	پ	ت
ث	ج	چ	ح
خ	د	ذ	ر

رِس	رِس	رِس	رِس
حِس	خِس	طِس	ظِس
عِس	غِس	قِس	قِس
کِس	گِس	لِس	مِس
نِس	وِس	مِس	یِس
		ترکیب حرف با شین	
			
اِس	بِس	پِس	تِس
ثِس	جِس	چِس	حِس
خِس	وِس	وِس	رِس
زِس	ژِس	سِس	شِس

عَشْرٌ	عَشْرٌ	عَشْرٌ	عَشْرٌ
عَشْرٌ	عَشْرٌ	عَشْرٌ	عَشْرٌ
عَشْرٌ	عَشْرٌ	عَشْرٌ	عَشْرٌ
عَشْرٌ	عَشْرٌ	عَشْرٌ	عَشْرٌ

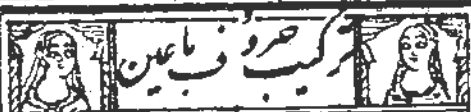
ترکیب حرف ابجد

اِصْ	بِصْ	پِصْ	تِصْ
جِصْ	دِصْ	زِصْ	حِصْ
طِصْ	قِصْ	کِصْ	عِصْ
فِصْ	غِصْ	صِصْ	یِصْ
کِصْ	عِصْ	فِصْ	طِصْ

عِص	غِص	فِص	فِص
كِص	كِص	لِص	مِص
نِص	وِص	مِص	يِص
تركيب حروف باضاد			
اِص	بِص	پِص	تِص
ثِص	جِص	حِص	خِص
دِص	ذِص	رِص	زِص
سِص	شِص	صِص	ضِص
صِص	طِص	ظِص	قِص
عِص	غِص	فِص	فِص

لظ	و ط	ه ط	ی ط
ترکیب حروف با طاء			
اظ	بط	ه ط	ی ط
ظ	ج ط	ح ط	ط
خ ط	د ط	ذ ط	ر ط
ز ط	ر ط	س ط	س ط
ص ط	ض ط	ط ط	ظ ط
ع ط	غ ط	ف ط	ق ط
ک ط	گ ط	ل ط	م ط
ن ط	و ط	ه ط	ی ط

حروف با طاء ترکیب یافته اند که در این جدول مذکور است



اع	بع	بع	بع
مع	مع	مع	مع
مع	مع	مع	مع
مع	مع	مع	مع
مع	مع	مع	مع
مع	مع	مع	مع
مع	مع	مع	مع
مع	مع	مع	مع

خواندن و نوشتن این کلمات را باید بطول خوب تا آخر

	ترکب حروف با عین				
ع	ع	ع	ع		
ع	ع	ع	ع		
ع	ع	ع	ع		
ع	ع	ع	ع		
ع	ع	ع	ع		
ع	ع	ع	ع		
ع	ع	ع	ع		
ع	ع	ع	ع		
	ترکب حروف با فاء				

اِف	بِف	پِف	تِف
يِف	جِف	چِف	حِف
خِف	دِف	ذِف	رِف
زِف	سِف	زِف	شِف
صِف	ضِف	طِف	ظِف
عِف	غِف	قِف	قِف
كِف	كِف	لِف	مِف
نِف	وِف	هِف	يِف
 ا ب گ ص و ف با قاف 			
اِق	بِق	پِق	تِق

ق	ق	ق	ق
ق	ق	ق	ق
ق	ق	ق	ق
ق	ق	ق	ق
ق	ق	ق	ق
ق	ق	ق	ق
ق	ق	ق	ق
تركيب حرف با كاف			
ك	ك	ك	ك
ك	ك	ك	ك

حک	دک	دک	رک
رک	رک	رک	رک
صک	صک	صک	طک
نک	نک	نک	نک
گک	گک	گک	گک
نک	وک	وک	نک
تربیب و فکاف			
اک	نک	نک	نک
نک	جک	جک	جک
نک	زک	زک	زک

زَک	زِک	زُک	زُک
جَک	جِک	جُک	جُک
عَک	عِک	عُک	عُک
کَک	کِک	کُک	کُک
بَک	بِک	بُک	بُک
ترکیب حرف با لام			
اَل	اِل	اُل	اُل
اَک	اِک	اُک	اُک
اَک	اِک	اُک	اُک
اَک	اِک	اُک	اُک

در زبان فارسی
ضمیمه به فتح و کسره
اکنون این دو
قسمت شده اند
در یک

صَلِّ	صَلِّ	صَلِّ	صَلِّ
عَلِّ	عَلِّ	عَلِّ	عَلِّ
كَلِّ	كَلِّ	كَلِّ	كَلِّ
تَلِّ	تَلِّ	تَلِّ	تَلِّ
نَرْكِبُ وَفِ بَايَمِ			
اَمْ	اَمْ	اَمْ	اَمْ
حَمْ	حَمْ	حَمْ	حَمْ
خَمْ	خَمْ	خَمْ	خَمْ
زَمْ	زَمْ	زَمْ	زَمْ
طَمْ	طَمْ	طَمْ	طَمْ

عَمَّ	عَمَّ	عَمَّ	عَمَّ
كَمَّ	كَمَّ	كَمَّ	كَمَّ
مَمَّ	مَمَّ	مَمَّ	مَمَّ
نَمَّ	نَمَّ	نَمَّ	نَمَّ
يَكْبِي	يَكْبِي وَفَا نُون		يَكْبِي
اِنْ	بِنْ	بِنْ	بِنْ
جِنْ	جِنْ	جِنْ	جِنْ
خِنْ	خِنْ	خِنْ	خِنْ
زِنْ	زِنْ	زِنْ	زِنْ
صِنْ	صِنْ	صِنْ	صِنْ
عِنْ	عِنْ	عِنْ	عِنْ

کین	گین	رین	مین
نِیْن	دِن	بَیْن	پِن
 ترکیب حرف با واد 			
اَو	بُو	پُو	وُ
لَا	جُو	حُو	خُو
تُو	دُو	دُو	زُو
سُو	سُو	سُو	سُو
صُو	طُو	طُو	ظُو
عُو	قُو	قُو	فُو
كُو	مُو	لُو	مُو

	ترکیب حرف با ما		
ا	آ	و	ی
ه	پ	ت	ث
ج	چ	خ	ح
ص	ذ	ځ	ز
ر	س	ش	ط
ض	ظ	ف	ق
ک	گ	ن	ی
م	ل	و	ی

ترکیب ذبایاء

ای	بی	پی	ری
تی	جی	چی	خی
حی	دی	ذی	ری
زی	ثی	سی	شی
هی	صی	طی	ظی
عی	غی	فی	قی
کی	گی	لی	می
نی	وی	هی	ری

ریایا) دارای دو نقطه در زیر است ولی اگر داخل کلمه باشد فقط لازم

فارسی	هندی	عربی	فارسی
یک	۱	یک و بیار	ه
دو	۲	دو و بیار	ع
سه	۳	سه و بیار	س
چهار	۴	چهار و بیار	ل
پنج	۵	پنج و بیار	ص
شش	۶	شش و بیار	ـ
هفت	۷	هفت و بیار	ه
هشت	۸	هشت و بیار	هـ
نه	۹	نه و بیار	عـ
ده	۱۰	ده و بیار	عـ

فایده این جدول
در حساب است

منظم باید در
شناختن اعداد
و همچنین
کمال یافتن
یا در
تفاوت آن

فایه	مده	فایه	روکی
پازده	۱۱	پازده وینار	دهم
دوازده	۱۲	دوازده وینا	عشر
سیزده	۱۳	سیزده وینا	عشر
چهارده	۱۴	چهارده وینا	عشر
پانزده	۱۵	پانزده وینا	عشر
شانزده	۱۶	شانزده وینا	عشر
هفده	۱۷	هفده وینار	عشر
هجده	۱۸	هجده وینار	عشر
نوزده	۱۹	نوزده وینا	عشر
بیست	۲۰	بیست وینا	عشر

برای نوشتن
علی حسنین
قدر کفایت
تا بعد از پنج
شده ولی باید
هین قدر را
و نهی خود بخواند

درس اول

فعل امر	برو	بگو	بیا
ضمیر مفرد	من	او	تو
حرف	از	با	پیش

مکالمات درس اول

برو با او	بگو با من
بیا نزد من	بیاگو با من
برو از پیش من	بیا پیش من
تو با او	تو با من

آموزشگاه را بدین کلمات فوق را از نو آموزید تا به سر رسید

این لغات را
باید با همی بخوانی
آموخت و حفظ
را با همی نکرده
طبعش بخوانی
با دل خود و چو
بیاورد

درس دوم

بکر	بیر	بیاز	فیل آنر
را	آن	این	بسم اشاور

بیل	بیطی	مرغ
-----	------	-----



مکالمات درس دوم

بیر مرغ را با طوطی	بیا را آن بیل را
طوطی را بگو	مرغ را بگر
این بیل را ببر	آن طوطی را بیاور

معلم باید صورت
و اسم این را بخواند
و لفظ بشتناساند
و بپندارد تا آید
شوق و ذوق او
شود

درس سوم

فعل امر	باشو	بین	بخور
ضمیر جمع	ما	شما	ایشان
اسم جنس	مرد	زن	میوه

مکالمات درس سوم

باشو از آن مرد	بین آن زن را
این میوه را بگیر	ایشان را بین
ما را بخور	میوه بخور
آن زن را بیار	این مرد را باطوطی ببر
یک طوطی بگیر	دو مرغ بیار

این درسها را
مبتهای یادگیری
فانده از حفظ
کنند

درس چهارم

مِثْلِ اَمْرٍ	بروید	بگوئید	بیایید
اسم مان	حالا	اکنون	الآن
اسم مکان	اینجا	آنجا	طرف

نکات درس چهارم

ان طرف بروید	اکنون اینجا بیایید
حالا با من بگوئید	الآن اینجا بروید
آن قبل را پیش او بر	این طوطی را حالا بسیار
از این طرف برو	این سیوه را از اینجا ببر
شما با مرغ پیش من بیایید	با آن مرد آنجا بروید

درس پنجم

فعل امر	بیاوید	بیرید	بگیرید
اسم جنس	پسر	دختر	سینب
صفت	خوب	بد	زشت
رابطه	است	هست	نیست



مکالمات درس پنجم



آن پسر خوب است	این دختر بد نیست
این سیب خوب را بخور	آن مرغ زشت را نه
آن طوطی از ایشان است	این لیل در او هست
او را بگیرد	آن مرد را بیاوید

درس هشتم

فعل ماضی	رَفَتَ	گفت	آمد
مضارع	میرود	می گوید	می آید
اسم مکان	راه	سُوی	جای
ظرف	در	میان	بر

مکالمات درس هشتم

طوطی خوب راه میرود	آن پیل از من است
این دختر میگوید	او الان می آید
من میگویم مرغ را بیا	من آمدم با او گفتم
او گفت ایشان را	او در میان راه است

درس هفتم

ماضی	خواندم	خواندی	خواند
صفت	بسیار	زیاد	خیلی
	کم	پُر	خالی
	خنده	گریه	خوشی
اسم مصدر	حرف	سخن	کلام

کلمات درس هفتم

من خواندم این را	تو خوب خواندی
این بسیار خوب است	میان آن خالی است
آن پر است و این خالی	بشنو سخن آن مرد را

بین درس آن دختر را	این میوه پر کم است
آن سبب بسیار خوب است	آن مجلس زیادت است
او خیلی کم حرف است	سخن خوب یک کلام است
درس ایشان زیاد کم است	با خنده سخن بد است
درس را از خیلی بگو	خوب درس بگیر
پسر من خوب خواند	دختر او بسیار خواند

درس هشتم

نضاج	میکنند	بیزند	ببخورند
استقام	چرا	چه	چند
مقصود	درست	درست	حق

اِسْمِ حَسَن	کتاب	قلم	کاغذ
اِسْمِ پرنده	بد	قمری	کبوتر
اِسْمِ جنس	تصویر	صورت	روی
نکالیات درین ششم			
کتاب مارا بیار	آن قلم را از او بگیر		
تصور بد در این	قمری خوب روی است		
			
این کبوتر از من است	آن قلم را با کاغذ بیار		
	حق با ما است		
من راست میگویم	او درست حرف میزند		

شما حالاً اینجا بیایید	اورا بگوئید
آشنا کم بروید	اورا سخت میگوید
چرا آشنا میروید	ایشان چه میگویند
او چرا خنده میکند	گریه خوب نیست
آن زن خوب حرف میزند	او چند سبب میخورد
این چه کتاب است	آن چه کاغذ است
او چرا بد میکند	قری خوب مرغی است
روی پدر خوب است	آن قلم از ما است
خنده زیاد خوب نیست	او از خوشی خنده میکند
طوطی خوب سخن میگوید	آن قیل خوب خواند

درس هشتم

فعل مضارع	می‌برد	می‌بخشد	می‌تواند
فعل نقلی	نمی‌برد	نمی‌بخشد	نمی‌تواند
ایم معنی	طور	گونه	نمک
اسامی ألوان	سبز	زرد	آبی
نامهای رنگها	سرخ	قرمز	بنفش
اسامی ألوان	سفید	سیاه	کبود
ایم جنس	بال	پَر	قبا
ایم	پدر	فرز	معلم
ایم	شاگرد	چهره	پروانه

کمالیات درین قسم

این کبوتر بسیار است	بین بلبل چه طور می برد
او میتواند پرواز کند	آن طوطی چه خوب سخنر
صورت او زرد است	بال در طوطی سبز است
روی او بسیار صاف است	رنگ این کاغذ قرمز است
قبای او منقرض است	رنگ این قبا آبی است
گونه آن دخت کبوتر است	آن کبوتر خیلی سفید است
آن پسر خوب میخواند	این بلبل خوب چه میگوید
تو دو طوطی داری	من یک مرغ دارم
ما چهار سیب داریم	او سه کبوتر دارد

شماره گونا میوه دارید
پشان بشن لیل دارند

آن مردید بهجت قرینه
این معلم هشت شاگرد



آن سیرت قدس خوانده
این دختر ده کتاب دارد



قلم او روی کاغذ است
او خوب درس میخواند

او خیلی در درس پیش است
ما الان خوب میخوانیم

	درس دهم	
ایسم تعجب	عجب	تج
صفات	خو	عادت اسم
ایسم مفعول	گرفته	گفته رفته
صفات	ماده	نر دراز
ایسم فاعل	شکاری	کارزای پرخاشی
اسم	چتر	شکار خرطوم
ایسم زمان	شب	روز ساعت
صفات	دانا	بینا خوانا
ایسم فاعل	پرنده	چرنده رونده

مکالمات دس دهم

این گنجشک پاما خو گرفته آن زراغ پرواز میکند



این لکک محب مبراهه من ازین حروس دیر میسر



آن قوش شکاری است مرغابی خوش شام میکند



این طاووس دانا است این طاووس در حردار



بو قلمون چتر و خرطوم همسر دو دارد



این باز پرند هسکار یکدشب پروردنی پر



ساجین بلند پرواز است

مای فار دراز است



بوم هم همان جنس است

جغد مرغی دانا است



درس یازدهم			
حفظ	شغل	کار	اسم مصدر
روانی	بجی	روان	صیغ مبتدأ
سُرب	مِسْ	آرهن	فِذرات
برنج	طلا	نقره	قلع
رُومین	چینه	رومی	علی
قلدان	فی	مینر	اسم الت
دم	چاقو	لوح	کار
قاشق	انگشت	دوات	مِقراض
مدا	مَرکَب	رهن	قطع زن

کَلَج	عَلَج	اِسْمِ شَاسِئِه	
حُوب	صَمَع	کَاشِئِی	اِسْم
بَحْر	بِفِرْش	بَرْدَار	فِعْلِ اَمَر
صَاف	بُزْرُک	کُچَک	صَفَات
نَازُک	خُوش	تَیز	صَفَات
مَکَالِمَات	لُغَت	سَطَارِب	اِسْمِ جَمْعِی
کَرْدَن	دَاوَن	خَوَانَدَن	مَصَدَر
نَیَاثِم	بِخَوَانِم	بِپَرَسِم	مُضَارِعِ لَیْسَ

مَکَالِمَاتِ دَرِسِ اَز دَوِیْم

اَن فِی لِمِی رَا بَدِه | دِیْن قَلِمِ پَر رَا بَکِیْر

سر قلم آهن را بردار	این کتاب را بفردش
آن قلمه آن را بکفر	میز من خوش رنگ است
کار و تو خیلی تیز است	لوح او زیاده صاف است
چاغوی ایشان دودم	مقراض ما کو یک است
دوات شما از نقره است	انگشت شما از طلا است
این کج غده نازک است	آن لوح از حلبی است
لوح آن پسر برنج است	قاشق ایشان مس است
صله زن عاج است	رهن او چوب کاج است
آن پسر دوات کاشی	رکب شما صمنی است
مرا و دهر ب است	آن قاشق روی است

آن مرد مرگش بسته دارد این کتاب برای نجات

هر نفسی را باید از معلم سپرد مکالمات را باید بخوانیم

مطالعه را از حفظ کنیم در سخاوت روان باشیم

بجای خوب را معلم گوید بجای بد را چوب نهد

کار ما درس خواندن است شغل معلم درس دادن



درس دو از دهم
در نامه‌های پند و اندرز



سندی تحت نیم کت دوشک

حرفی فرش قالی بنه

قالیچه سوزنی جانماز سجاده

خانه	درب	پنج دوی	ارسی
بخاری	مطبخ	صندوقخانه	اطاق
گلایه	آئینه	طاقچه پوش	طاقچه
لاله	سمع	مردنگی	عظردان
صحن	روغن	لامپا	شمعدان
جاردب	پرده	آب	حیات
قاعده	قشنگ	دست	تمیز
	فصل آخر		
بیکان	برچین	بیسندار	بگزار
بیر	بشکن	بفکن	بگستر

بیسندار

پاک کن	پیمند	بروب	رسوی
--------	-------	------	------

بیاش	بیاوید	بربر	برخیز
------	--------	------	-------

کلمات درس دوازدهم

سند لیهارا بکند	نخت مارا بردار
-----------------	----------------

دشکهارا روی نمک	حرمی مارا بر چین
-----------------	------------------

فرشهارا بجان	قالیهارا بگستر
--------------	----------------

ند مارا بفیکن	قالیچه را بشک کن
---------------	------------------

سوزنی را بسیار	جانانه را ببر
----------------	---------------

سجاده را بگشیه	ارسی را پاک کن
----------------	----------------

پنجه روی را جارو بنما	درب خانه را ببلند
-----------------------	-------------------

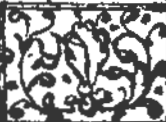
اطاق را برو ب	صندوق خانہ را نیز
سطح را سفید کن	بنجاری را اصفیاء
طاقچه را قشنگ کن	طاقچه پوشه را بیدار
آئینه را با بقاعده بگذار	گلاب یا شہار را پر کن
عطر و انہار را بیار	مردگی را پاک نما
شمع در میان لاله‌ها بگذر	شمعدانہا را بشوی
لا مپا را روغن بریز	صحن حیاط را آبکش
پردہ را بساویز	این سپر را بگو بر خیز
کتاب او را بدہ	درس او را بگیر
لوح او را پاک کن	قلم او را بروار



در میز سینه دهم
در نامهای لزوت



گیلان	استکان	فحان	پیار
نعلبکی	سینی	ساور	گسل
قوری	قهوه خوش	رووش	زیر انداز
دستال	قندوان	جام	تنگ
کوزه	بطل	نارنج	لیمو
آبغوره	شراب	سکبین	جای
قهوه	کاسه	بغاب	دوری
سفره	خوراک	غذا	خورش

جَلَو	مَلَو	کِیَاب	جَوَزَه
آقَارَه	یَکَن	مِهَان	کَش
آبَش	اَدَم	تَارَه	خَدَش
مَحْرَم	فَلَر	جُوشَر	آقا
	فَصلِ آفر		
بَش	باز کُن	عَاضِرُن	بَاش
بَر دَار	بِرِدَه	بَر دَن	بَر جَوَان
بَر نُوَش	بَر جُوَش	بَر جُوَش	بَر جُوَش
	اِسْتِفْهَام		
بَر شَد	کُو	کُی	کُی



اسکالیا تدریس ترم



تیسرا سحر را ردی میر بخین	اسکا نهار برشوی
تجانه را پاک کن	پایه نعلیکی بار بار
سینی را حاضر کن	ساور را آتش کن
کسل را تمیز نما	چای دهم کن
قد دان را بیاور	جام را از اینجا بردار
کوزه را آنجا بگذار	بطل آب از پنج بار بار
بیموی تازه بگیر	تنگها را شربت کن
یک کاسه کهنه بیاور	کاسه بشتاب بردار
مطاهرا را چای بده	ایش ترا خدمت کن

دستار محترم دار	سفره بکش
در فکر غذا باش	کباب جو به پشد
در رمی نای پلو گو	چلو کباب کجاست
کوزه آب را ببار	آبغوره در خوش ریز
آفتاب لگن حاضر کن	قهوه خوش بجوش ساز
قهوه با قایان بده	کفش مهمانها را درست بکن
در را باز کن	پرده را بلب کن
در کار بجوش	در درس بجوش
با ادب باش	با علم باش
دانا باش	میان باش

دریں چار دهم

ضمیرهای فارسی که بگویند و کنند و تعلق دارند

مفرد	من	تو	او
جمع	ما	شما	ایشان

چنانکه گوئیم این

مفرد	من میزنم	تو میزنی	او میزند
جمع	ما میزنیم	شما میزنید	ایشان میزند

ضمیرهای ملکی و اضافی که حکایت را میسر سازد

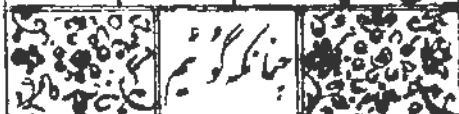
مفرد	ما	ترا	اورا
جمع	ما را	شمارا	ایشانرا

این قواعد از
برای مقام بسیار
نفع دارند
و خوب است
دانست

این ضمیرهای ملکی
گاهی برای بیان
واقع میشوند چنانکه
گویی رنگتم او را
(او را زدیم)
و دشمنی فلان
شکل آتش را

ضمیرهای تمکلی و اضافی در فارسی این است

مفرد	تم	ت	ش
جمع	مان	تان	شان



مفرد	کتابم	کتابت	کتابش
جمع	کتابمان	کتابتان	کتابشان

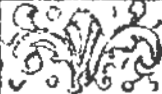
ضمیرهای مفعولی را در فارسی ضمیر فاعل یک است



مفرد	بمن	بتو	باد
جمع	با	بر شما	بر ایشان

علاست نمبر فعلی در زبان فارسی اینها

مفرد	نم	می	(د) مایات
جمع	نیم	ید	ند

	چنانکه گوئیم	
---	--------------	---

مفرد	آمدن	آمدی	آمد
جمع	آیدیم	آیدید	آمدند

	باگوئیم	
---	---------	---

مفرد	گفتم	گفتی	گفت
جمع	گفتیم	گفتید	گفتند

نمزم باید که عادات و فاعل و ضمیر و فعل را بدرستی عالی مستعمل

کلماتِ درسِ چهارم
بِفَصْلِ مَضَى

من خواندم درسم	تو گفتی ایشان را
او داد کتاب مرا	ما دادیم درس او را
شما بروید طوطی را را	ایشان گرفتند مرغ تره را
درس او را گفتم	کتاب تو را دادم
کافذ ایشان را گرفتم	قلم شما را درست کردم

بِفَصْلِ فَعْلِ مَضَارِعِ

من میردم آنجا	تو میردی خانه
او میرود در اطاق	ما میرسیم در ارسی

شما میروید و مطبخ ایشان میروند در حیاط

من میگذارم سندی تو میگذاری میز را

او میگذارد تخت را ما میگذاریم سماور را

شما میگذارید قوری ایشان میگذارند قهجاز را

من میگیرم قالی را تو میبندی قالیچه را

او میبستد و نه ما میبستیم فرش را

شما میبستید سوزنی ایشان میبستند صرمی را

من میخوانم کتابم را تو میخوانی درشت را

او میخواند کتابش را ما میخوانیم در میان را

شما میخوانید کتابتان را ایشان میخوانند در سینه را



فعل مستفیل



خواهی خواند کتابت را

خواهم خواند کتابم را

خواهیم خواند کتابان را

خواهد خواند کتابش را

خواهند خواند کتابت را

خواهند خواند کتابان را



مشار دیگر



خواهی رفت

خواهم رفت

خواهیم رفت

خواهد رفت

خواهند رفت

خواهند رفت

گویند گویان گویندگان

گویند

گفته شد گفته شدگان

گفته

گفته

در حاضر و غایب

بخوان	بخواند	بخوانید	بخوانند
بزن	بزدند	بزنید	بزنند
بگو	بگویند	بگویند	بگویند
بدان	بدانند	بدانید	بدانند
مخوان	مخواند	مخوانید	مخوانند
مزن	مزدند	مزنید	مزنند
مگو	مگویند	مگویند	مگویند
مرو	مروند	مروید	مروند

تقی حاضر و غایب

جمع حاضر و غایب
فعل غی بازن
و سیم هر دو صحیح است
چنانکه گوی و زدند
(با مردید) (نزدید)
(با زنید) (نزدید)
(فعل برایان)
فایس ۲

فعل محسن

مضرد	نزدَم	نزدِی	نزد
جمع	نزدیم	نزدید	نزدند

	فعل نفی	
---	---------	---

مضرد	نمیزَم	نمیزِی	نمیزد
جمع	نمیزیم	نمیزید	نمیزند

	یا گوئیم	
---	----------	---

مضرد	نخواهیم زد	نخواهی زد	نخواهد زد
جمع	نخواهیم زد	نخواهید زد	نخواهند زد

معلم باید سایر افعال و مضارر را هم همین فاسن بنماید و حالی کند
 چون (خوردن) (دادن) (گرفتن) (بند داشتن) و غیره

فعل استفهام

مُفْرَد	آیا میزنم	آیا میزنی	آیا میزند
جَمْع	آیا میزنیم	آیا میزنید	آیا میزنند

فعل بهم چنین

مُفْرَد	آیا میروم	آیا میری	آیا میروند
جَمْع	آیا میرویم	آیا میروید	آیا میروند

باز بهین طور

مُفْرَد	آیا میکنم	آیا میکنی	آیا میکنند
جَمْع	آیا میکنیم	آیا میکنید	آیا میکنند

تأمل و خبر و افعال در فارسی مش از این است ولی حال برای طفلان
نه بعد در ضمن حکایات چیزی گفته شود ان شاء الله تعالی



در س با نده دهم
در آساری مزودت



لباس	جاریه	کلاه	پیراهن
زیرجامه	شلوار	سرداری	آرخاق
زیمه	جلیقه	کلوچه	دستکش
جوراب	کمر بند	پاتاره	مچ پنج
دست بند	ظلمان	انگشتان	سوزن
نخ	حیا طه	ابریشم	موم
دکمه	بادرنگی	پولک	نوار
قطان	سنبله	مقرش	ریمجری

جعبه	صندوقچه	کارگاه	نقش
قطعه	لبقت	لوقت	عروسک
بچه	طفل	کودک	پدر
مادر	بابا	ننه	برادر
خواهر	علام	رکینه	دیده
شیر	سیر	گرسنه	چادر
جانبند	چادرش	رخت	رختخواب
کرسی	لحاف	مکتا	نالی
بستر	لایه	پتو	منقل
بیدار	بیداری	خواب	خوابیدن

کلمات درین نثر دهم

کلباس من خوش رنگ است	جامه تو سفید است
کلاه او سیاه است	پیراهن ما آبی است
زیر جامه شما قرمز است	شلوار ایشان سبز است
سر داری آرمه زبر است	ارخالقت بنفش است
نیم تنه اش زرد است	حلقه مان کبود است
کلوجه شان بازگ است	این دست گشاید نیست
آن جوراب بلند است	این کمر بند ما خوب نیست
آن پاپا بهاید است	این مرومچ پیچ دارد
آن زن دست بلند دارد	بای آن دختر خلخال دارد

این سوزن تیز است	او یک انگشتانه دارد
این نخ خوب نیست	این خنیاطه کار آمد است
عجب ایشم خوب است	آن موم سفید است
قبای من خیلی دکه دارد	سرداری تو بسیار باد
ار خالق او زیاده نواذ	نیم تنه یانج قبطان دارد
پیر این شاد و سفید دارد	حلیقه ایشان ده پیک
مفرش من پر است	مجرى تو خالی است
جعبه او بادری است	کارگاه ما قشنگ است
صند و قچه شاخ خوب است	آن نقش کارگاه پرین
او این پرده را فطه زده	آن یکم چند لغت دارد

اولیست دالوفت میخورد	این بچه دوسگها از دوست
بابای او پدر من است	ننه او مادر من است
من یک برادر دارم	تو دو خواهر داری
دوسه غلام داد	ما چهار کنیز داریم
داده ایشان شیر میدهد	طفل شما شیر میخورد
این بچه گرسنه است	آن کودک سیر است
این زن پنج چادر دارد	آن شش چابند از من است
این بخت چادرش از من است	آن رخها از او است
این نخوابها از ما است	کرسی های شما فنگ است
الحا فهای ایشان تر است	مکهای من خج است

من بر روی نالی میجویم تو بر روی بستر میخوابی

او طاف بر روی نالی گسترده ما پتوی خوب داریم

منقل شام بر آتش است ایشان شهابیدارند

خاب کم خوب است زیاد خوابیدن بد است

ما باید خیلی درس بخوانیم و انا و مینا و خوانا بایسیم

دهس شش تزدیم

الو الو بالو الوچه الو بخارا

گوچه گیلان طو رفقاو

شیلن زرد الو قیسی سینت

گللابی امروذ لقا جورس

سازند و بجا

لَکَٔ	بَ	اَماَر	اَنگور
رَوِچَ	خَلِیَی	عِیَٔ	رِشِ بابا
لَکو	کَٔ شَکو	مَلامی	ساوَه
سَای	عَکَری	رِزو	لَعلی
اَخیَر	اَزگِی	سَجد	صَروَرَه
بَندوانه	خَاربالنگ	خَاشَعر	گَرمک
طَایِبی	شَهری	خَازَنگ	دَشبُو
کِشِش	مَویَز	زَرشک	توت
کلمات درس ۱۶			
آب و بالو ترش مزه است		آلوچه نارس ترش است	

نارس را بر کی کال گویند	الوقیتی
-------------------------	---------

نزه نیست	گوچه را ما گرچی میگوئیم
----------	-------------------------

آلوسیاه رسیده خوب است	ایشان
-----------------------	-------

آلوزرد دارند	آلوانجا را می خورد
--------------	--------------------

تو گیلان شیرین داری	شربت خوری
---------------------	-----------

را هم گیلان میگویند	این بلو تخم است
---------------------	-----------------

آن شفا لو شیرین است	آن یک شلیل دارم
---------------------	-----------------

این شلیل سرخ و سفید است	آن سیب
-------------------------	--------

زرد رنگ است	من دو تا زرد آلوانجا دارم
-------------	---------------------------

توفه سی میخورد	او چهار گلانی میخورد
----------------	----------------------

پانچ سیب میخو ریم	شماشس امرود میخو ریم
-------------------	----------------------

ایشان هفت لغامیخو	لغافنس گلای بی است
-------------------	--------------------

چودس هم چنان است	التنر خلی خوب است
------------------	-------------------

این باغ انگور خلیلی دارد	آن باغچه روجه دارد
--------------------------	--------------------

خلیلی و روجه یک جنس است	انگور هیه سفید
-------------------------	----------------

است	آرزویش با با هم میگویند
-----	-------------------------

انگور علی خوب است	انگور ساده راسبانی
-------------------	--------------------

میامند	انگور قرمز را علی میخوانند
--------	----------------------------

انگور لگو پز آب است	انگور عسکری ایست
---------------------	------------------

کم دارد	انگور ریخته ایست ندارد
---------	------------------------

گفت شگوهم جنس انگور است	اما انگور سیاه
-------------------------	----------------

داریم شما انگور طائی دارید	درخت
----------------------------	------

بلند نیست	این انار خیلی گز است
-----------	----------------------

آن انار میخوش است	اما رملش میخورد
-------------------	-----------------

رملش و مرش یکی است	ایشان انار
--------------------	------------

ز محنت میخورند	ز محنت و گز یکی است
----------------	---------------------

این انجیر را بگیرد	آن از گیل را بردارد
--------------------	---------------------

این خربوزه خوب است	آن مهندوانه
--------------------	-------------

بد است	او خیار بالنگ را خیار میگوید
--------	------------------------------

خیارشنگ خیار شنبه است	اما آنرا
-----------------------	----------

خیار چنبره میگوینم	اگر یک پز آب است
--------------------	------------------

طالبی پر شیرین است	شهری شیرین است
--------------------	----------------

جنسی از خر بوزه است	طالبی جنس گر یک است
---------------------	---------------------

خیار رنگ ترش است	کشمش انگور خشک است
------------------	--------------------

مویز هم انگور خشک است	کشمش بسته ندارد
-----------------------	-----------------

مویز بسته دارد	بسته را دانه هم میگویند
----------------	-------------------------

زرشک دو جنس است	دانه دارد بی دانه
-----------------	-------------------

دانه دار را زارخ میگویند	هر دو درش
--------------------------	-----------

مزه است	این پلو زرشک دارد
---------	-------------------

آن چلو کشمش دارد	این درس شیرین است
------------------	-------------------

ما الان بايد بخوانيم	این در سخاوت
----------------------	--------------

دیگر لغت های جدا ندریم	هر لغت را
------------------------	-----------

نمیدانیم حتی میسکنیم	از معلم می پرسیم
----------------------	------------------

تا بر همه چیز داناشویم	درس ما این است
------------------------	----------------

در سینه هُم	در مکالمات
-------------	------------

گوشتند و در جفتند	بزیینه و میبینند
-------------------	------------------

هر دو جنس نر و ماده دارند	نر بزرگ را
---------------------------	------------

چش میگویند	دو ساله اش را دو برهه
------------	-----------------------

ماده اش را بزر خوانند	بچه اش را بزرغاله
-----------------------	-------------------

سرایند	بُزغال را کُهر هم میگویند
--------	---------------------------

بُزینه بسیار شیار است	تُرپُت هم
-----------------------	-----------

می پزیرند	خیلی چندی گوی دارند
-----------	---------------------

بدن آنها مُو دارد	از مُوهایشان
-------------------	--------------

ریشمان می سازند	مُوی بُز را بُز می
-----------------	--------------------

یعنی بُز مُو هم میگویند	در مُوهایشان
-------------------------	--------------

کُورگ دارد	آن را بارنگ میبریند
------------	---------------------

همه رنگ می نمایند	آن ریشته را ریش
-------------------	-----------------

میگویند	دولایه اش را می تابند
---------	-----------------------

تابیده اش را تون میگویند	از آن ریش
--------------------------	-----------

ریش
بین پُر
تون
بین تار

شال میافند	بَرَمَه نای سنگین از
------------	----------------------

کوزک بُز است	شیرهم از بُزید و
--------------	------------------

ضعیف ترا جان مینوشند	شیر بُز
----------------------	---------

لطیف است	از شیرمانست میسازند
----------	---------------------

ماست را دُوغ میکنند	از دُوغ کره
---------------------	-------------

میگیرند	دُوغ را جو شانید و کشک میشود
---------	------------------------------

کشک را برتری قروت گویند	از آب
-------------------------	-------

کشک ترپ می سازند	ترپ را برتری
------------------	--------------

قروت گویند	ترپ را لب هم
------------	--------------

مینویسند	این لغت فارسی میباشد
----------	----------------------

گره را داغ میکنند روغن میشود	کوه را
------------------------------	--------

مسکه هم میگویند	اما به از شیرینک میسازند
-----------------	--------------------------

دلته را در کسبه میزنند پخته میشود	چ
-----------------------------------	---

از آتش کوزه میسازند	لورسول ملائم است
---------------------	------------------

مردمان قصر میخورند	مایه را مایه پخته
--------------------	-------------------

و پنهان مایه هم میگویند	از پوست بزینه
-------------------------	---------------

چرم نازک میسازند	انسان هم میسازند
------------------	------------------

مشک آبی هم از پوست بزینه است	چ
------------------------------	---

خنک ماشی هم از پوست بزینه است	
-------------------------------	--

چرم بزینه را بجا میگویند	گوشت بزینه
--------------------------	------------

را هم میخوانند	از پیله شش روغن میگیرند
----------------	-------------------------

موم روغن از پیله بز و موم است	آذردند
-------------------------------	--------

مایه زده میبندد	زده را زهره و هم میگیرند
-----------------	--------------------------

سنگین بزینیه را پیکل میبندد	پیکل را
-----------------------------	---------

پشتک هم میگویند	آزاد در تون های
-----------------	-----------------

حمام و تونرهای نانوائی گاهی میسوزند	
-------------------------------------	--

پیکل برای گوشت زمین خوب است	
-----------------------------	--

بزینیه دینه ندادند	و م کو چکی دارد
--------------------	-----------------

آن را تیز دُم میگویند	عوض دینه پینه
-----------------------	---------------

دارند	از آن شمع میبرند	چ
-------	------------------	---

تصویر گوشتد بز تنه این است



تصویر بز یا بزغال



این بزغال را بپزین چه طور شیر می نوشند

آن پیش را نگاه کن چگونگی تلف نمود

شاخهایش را بین خیلی دراز است

شاخهای آن نیز کوتاه است این غلط

بنور شاخ ندارد آنگوش بگوش

بدرش میکند درست شیر میخورد و

بسیار با قاعده است ادب دارد

درش عجب هم

در مکالمات

گوشت میبیند هم ماده و نر هر دو را

نرش را تا یکسال شینگ گویند

بیشتر از یکساله را قوچ نامند	بدن پشینه
------------------------------	-----------

مو ندارد و چشم دارد	پشیمان زربست
---------------------	--------------

زرم نیست	زرب را بقری خوش گویند
----------	-----------------------

شالهای سبک از چشم پشینه است	
-----------------------------	--

جنس پشینه بسیار نیست	فرست دارد
----------------------	-----------

چندگی زیاد ندارد	تربیت نمی پذیرد
------------------	-----------------

گوشتش بهتر از گوشت بز است	
---------------------------	--

از پش هم مثل بز شیر میدوشند	
-----------------------------	--

ماستش خیلی خوب میشود	دوغش بهتر از
----------------------	--------------

دوغ بز است	گشاش هم بهتر است
------------	------------------

پیشتر منم خوبتر است	روغن شغلی
---------------------	-----------

خوبست	گوشت میش و درخت میوه
-------	----------------------

گوشت بزرگ بسیار نازک است	گوشت
--------------------------	------

شیک هم بد نیست	گوشت قوچ
----------------	----------

میانه است	جنس میشه دُنبه دارد
-----------	---------------------

از پوست میشه چرم و انبان	
--------------------------	--

و مشک کم میازند	پوست میشه
-----------------	-----------

را تربیت میکنند پوستین های خوب	
--------------------------------	--

بغفل میاید	از پوست بزرگ کلاه خوب
------------	-----------------------

ساخته میشود	کلاه بخارانی پوست بره
-------------	-----------------------

نصیر کو سفید میش



این میشک را پسین شاخهای خیلی کوچک دارد

آن فوج ساجدین پیچ و خم دارد

تا شاکن آن بره چه قدر خوش گل است

کنار مادرش پیاده بی رازین او

شیرنجورد مادرش هم او را دوست

میدارد پدر و مادر ما هم ما را دوست

میدارند ما هم باید آنهارا دوست داشته

باشیم هر چه میفرمایند بشویم و

اطاعت کنیم فرمان بردار باشیم

تا خدا از ما خوشنود باشد بماند بزرگی

و روزی دهد تندرستی بخشد

معلم هم که مارا درس میدهد باید او را

حُرْمَت داشته باشیم تعظیم کنیم

خِدْمَت نمائیم او را از خود ترنجابیم

اگر پدر و مادر و معلم و استاد را

از خود برنجانیم از گوسفند هم کمتر هستیم

و عاقبت پشیمان می شویم بکار خود دُر

می بینیم و بیکر دار خود گرفتار میگردیم

و هم گناه بزرگ کرده ایم آنوقت خدا

که مارا آفریده و این حیوانات را برای

آسودگی ما خلق کرده مارا نمی بخشد

عذاب و عقاب میکنند باز خواستند

در سبب نوزدهم
در حکایت پره‌نادر

چوپانی گوشت زیادی داشت و آن

کله را بکمال مهربانی می‌پزاشتند و در زیر سایه

که علف بهتر بود و هوا خوشتر و آب بیشتر

و شیرین تر بود آن گوشت آن را می‌پزد

تا آن سوده با و آن چوپان مهربان بجهت

محافظت ایشان دو سنگ داشت که هر

وقت گرگی خواسته باشد با آنها آید

نایه نگذارند و پاش تانند | گوسفند را را

هم شبنجار آغال جای میند او تا محفوظ

باشند | و از همه باب گوسفند و گوسفندان

آن چوپان میگردان راضی بودند و او را

دوست مینداشتند | مگر یک بزه کم عقلی

که هیچ خوبی خود را نمیدانست و همیشه در حال

خراش بود و چوپان را بفرقین میکرد و

تا اینکه یک روز نزد مادر خود رفته اظهار کرد

که بسیار آفتوس میخورم از بخت خودم که

چرا باید من هم باشم شبنجار آغال باشم

کهره
کاف نازی
ناله و ترواج
را گویند

و این سگهارا که می پرودن باشند



گله‌ی نو



در میان مخلوق تفاوتی در معنی دارند

ازین سبب من شب بیدار خود را جا

نصرت
بروندگان
باید

آنگاه میکنم و در مرغزار میگردم چرا که شب

ماهتاب در بیابان خیلی خطه دارد مادرش

گفت تو هنوز بزه نادان هستی مگر در اغا

مرض دارد این طور مهربانی و محبتی که

چو پان بباد دارد باید در هر باب اطاعت او

غیبت دانیم و فرض شماریم چرا که او

خیر خواه مایا باشد و سنگهار در شب بخت

پاسبانی مایرون زما میکند و اگر ما

بعوض سنگها شب بیرون باشیم هیچ

آنک از دست گرگ خرنس گرسنه

جان بیرون نمی بریم | و اکنون بگریست

شمارا نصیحت می‌نمایم که ازین خیالات پوچ

اذیت خواهید دید | اما آن بزه

نادان سخنان او را از غرض پنداشته

جواب داد که من بگریست قسم می‌خورم

که ابد از جر و اذیتی نخواهم دید

القصه چون شب شد | بزه نادان

کم عقل هم در وقتی که گوسفندان باغال

میرفتند | خود را جانی پنهان نمود

و بعد رو به بیابان گذاشته قصید

و می چید و می خرایید | ما بیکدل بر دشتی

رسید | در آن حالت با خود میگفت

که خوب کردم از دست چو پان خطالم

خود را بجات دادم | در این اثناء که

خون خوار نعره زنان از غار خود بزد

آمده | بره نادان بپاره از حرکت مادی

خود پشیمان شده | جای سبزه نبود پای

گورینداشت | اگر گریص گرسنه هم او

را دیده بود یک حمله اش زبوره بغار خود

برد | در آنجا دو توله داشت آتار را

و
توله

بضم آ، بچه ای
صوالت در دهان
گویند

فریاد کرد که بچه‌ها بیایید بیره خربخت

شما آورده‌ام توله گرگ‌ها هم آمده طوری که

در این تصویر است



با کمال خوشحالی و ذوق ساعتی بان بیره

پنجاره غریبه و بعد او را پاره پاره

و تکیه بکند نموده بخوردند خ خلاصه معانی

شد که نیز حرف نشنیدن و گوش بی نصیحت

بزرگتر و خیر خواه خود ندان چست

پس ما اطفال تا می توانیم باید نصیحت های

پدر و مادر و معلم و بزرگتر خود را گوش کنیم

و از فرمایشهای ایشان سر نه چپیم

مثل آن بیره نادان از کردار ما فهمی خود

شیمان نکر دیم و بیلاهای سخت د

و صفت دوچار و گرفتار شویم



در سیم
در بدی ناشکر



گوزن
مین کاروی

حکایت یک دهنه گوزنی بجهت

زدن شدن تشنگی خود بر لب بدیری

رقبه طوری که در این تصویر ملاحظه می کنند



آب می نوشید چون آب خیلی زلال

وصاف بود عکسش در آن آبیده

شاخهای خود را بر من مقبول و مشک

دیدم بسیار بسیار خوشحال شد اما

از پاهای خود ملول و اندوهگین گردیده

بنای ناشکری گذاشته گفت چه قدر

جای اقوس است که خدا پاهای باین

باری را در خلقت حاصل این شاخهای

چشک و بزرگ و شسته سنگین و سترگ نموده

است و فی الحقیقه من باین شاخ

باید اشرف جانوران باشم ولی

خائف که هر یک از پاهایم در بار سبکی

سایه ای هستند پناه از شاخهایم

در اشیاء این خیالات صدای چند

سنگهای نگاری را شنیده ترسیده فرار نمود

و نامیو است برای خلاصی جان خود دژ

سنگها را عقب گذاشت در بن و دین

بجنگل بر درختی رسید شاخ هایش در

شاخ های درختی گرفت و هاجا گرفتار

ماند تا سنگها از عقب رسیده او را پاره

پاره نموده بخوردند در وقت جان

دادن از ناشکری های خود آگاه نشده

گفت افسوس افسوس مخلوق چه قدر

بی اوصاف و نادان هستیم | نعمت ها و

منفعت ها یکه خدا بجا ارزانی داشته

شکر نمیکنیم و عین جحمت نمیدانیم | پاهای

را که من نفرت کردم و قدر ندانستم

جانم را از خنک دشمنان رملی و نبات

داوید | و باین شاخا که من غرور کردم و

بالیدم و فخر نمودم آخر مرا بکشتن سپردند

حاصل مطلب این است که آنچه از روی

قدرت و حکمت خداوندی بایندها عطا

شده و میشود همین خیریت و محض چلی

و مصلحت است پس ما اطفال باید همه

جهت شکر گذار و بطنای پروردگار خوش

آیند و اربابشیم و نصیحت ما و زبانی

بانی که پدر و مادر و معلم و استاد و دانایان

و بزرگانی که خیر خواهان گیتی و مینویسن

دنیا و آخرت ما هستند با مسخرانند بجات

در سیگاری خود را در آن دانیم و بخیل

و اندیشه و رأی و فکر فایند و تباه خوش

نبالیم و غرور کنیم تا مانند گوزن بی خرد و نادان

گفت افسوس افسوس مخلوق چه قدر

بی ارضاف و نادان سقیم نعمت او

مَنْفَعَتِ لِيْكَ خُدايَا اَرْزَانِي دَاشْتِ

شکر نمیکفیم و عین حکمت نمیدانیم

را که من بفرست کردم و قدرند ایستم

جامعہ رازخنگ دشمنانِ رملی و نجات

و این شاخا که من غرور کردم و

بالبیوم و فخر نمودم آخر مرا بکشتن سپردند

حاصل مطلب این است که آنچه از روی

قُدْرَتِ وَحْكَمَتِ خُداوندی بایندگان عطا

شده و میشود همین خیریت و محض چولی

و مصلحت نیست پس ما اطفال باید بهمه

جهت شکر گزار و بطنای پرور دگار خوش

آیند دار باشیم و نصیحت ما و زنهانی

مانی که پدر و مادر و معلم و استاد و دانایان

و بزرگانی که خیر خواهان گیتی و مینویستی

دنیا و آخرت ما هستند بر ما سرفرازان بخت

در سیگاری خود را ده آن دانیم و بچیل

و اندیشه و رآنی و فکر فایده و تباه خوش

نبالیم و غرور نکنیم تا مانده گوزن بی ضرر و نادان

بکافات و جزای آن گرفتار و نروختار

یعنی با فرزند کار خجسته و شرم ساز نگردیم

دور من نیست و نکیم

میزارستم نام معلم چهار ده نفر شاگردان

نخستین از علو که او خلیفه علم یعنی جلالین

اتوز کار و پیر مرد مابصری دولتمند و بسیار

خبر خواہ بود آمد دو پین جهانگیر ۳ سوین هرگز

۴ چهارمین بمشید ۵ پنجم فریدون

۶ ششم خسرو ۷ هفتم شهریار

۸ هشتم مهربان ۹ نهمین حسن

حکایت

۱۰ دهمین حسین آ یا ز دهمین اکبر

۱۱ دوازدهمین صغریا سیزدهمین جواد

۱۲ چهاردهمین جواد  پانزدهمین ارسلو

بسیب خوب قاری و پیشفت درس و

مشقش از جانب معلم بلقب میرزای سرفراز

شده بود ازین جهت او را میرزا ارسلو

می گفتند و از آنجائیکه خواندن هر کتابی حلی

مایل بود و تحصیل هر علمی شوق زیاد داشت

هر روزه برای یادآوری مدتها بشن

بجهت راضد اگر چه بک جای نشاند و از

هر یک در سبانی که خوانده با کمال میربانی

و بر آوری می پرسید و بعضی روزها هم

که هوا خوب بود و اطفال تقصیری نکرده

بودند ایشان را همراه خود بتماشای باغ

و صحرا و جای های خوش هوا میبرد و در آنجا

هم میزد آیه و مرود در سبهای ایشان

مشغول میشدند دل تنگ نشوند و میخندیدند

گفتگوی میرزا آرسطو با اطفال هم مکتبی

خودش ازین قرار است که بدین

شرح حال هر یک از آنها گفته میشود

تصویر مکتب خانہ میرزا ارشد باشا گردان



درس هفت و دوم

مجلس اول کشکوی میرزا ارسلان باخا و ز

میرزا ارسلان عصری وقت آزادی همه بچها

یک جا جمع نموده نشاند و اول خاور را که

آخری کوچک و چهار ساله و در رتبه چهار

چهار دهم از درس و آخر تر از همه بچها آید

بود خیلی مهربانی نزد خود طلبیده گفت

ای خواهر جان آیا در سهایی که خوانده

یاد داری عرض نمود بلی نیمه را یاد دارم

گفت آیا میتوانی روزهای هفته را بشمار

جواب داد که آری همه را درست میدانم

مثلاً روز اول هفته را یکشنبه و

دوم را دوشنبه سوم را سه‌شنبه

چهارم را چهارشنبه پنجم را پنجشنبه

ششم را اوینه هفتم را شنبه گویند

و علامت آنها در تقویم چنین است

آ ن ح م ه و ر

باز میرزا ارسلان پرسیه که ایامی را

قاعده ساعت و دقیقه روز و شب را

همه بگوئی عرض نمود بلی شصت دقیقه

یک ساعت و شبانه روزی بیت و

چهار ساعت است میرزا ارطوا از

خاور خلی خوشحال شده گفت مرچا

تو دختر خوبی هستی و یک عدد لغبت که

آنرا اوفت هم میگویند بخاور بخشیده

به هم مکتبی نای خودش گفت شما همه باید

باین خوبی در سهای خود مان را روان

نموده درست جواب بدهید تا معلم

از شما راضی و خشنود باشد و بعد

آنها را مرخص نمود و بجانه بروند

سیست و دوم

مجلس دوم گفت و گوی میرزا ارطو

با خورشید

روز دوم میرزا ارطو در وقت آزادی

بچه‌ها را برداشته بتماشای موزیکان همها



اینکه در این
بعد از این قتل
می‌شود برای این
است که بقصدی
کم کم بخواندن
کتاب ناس شود

میروند و بعد از تأشای ایشان را در یک جای

مُحِین نشانیده | اول خورشید را که بالاتر از

خاؤز و دُختری کوچک و پنج ساله و در مرتبه ستم

رسیده و هم از دُش و خیل بُشار و با ادب بود بسیار

بمهربانی و گری نزد خود خواسته گفت ای

خواهر جان | آیا در سخانی که خوانده یا داری

و میتوانی مثل خاؤز جواب بگیری | عرض نمود

لی آقا همه را یاد دارم | زیرا که من همیشه در

درسهای خودم کوشش و جنبش مینمایم و

نمیگذارم که آنچه خوانده ام فراموش شود

میرزا ارسلان علی مهربانی نموده گفت آفرین

پس بگو که در روز از عزیز خودم خاوری چه رسیدم

و جواب عرض نمود که روز بای هفته را پرسیدم

گفت درست است اما میدانی که روزهای هفته

را بزبان عربی چه میگویند جواب داد که بلی

درست میدانم لیکنه زبان عربی

الاحد ووشنبه را یوم الاثنين ووشنبه را

یوم الثلاثاء چهارشنبه را یوم الاربعه

پنجشنبه را یوم الخميس و شنبه را یوم السبت

و شنبه را یوم السبت گویند و آنها را در قدیم

این طور بنویشد | آ ب ج د ه و ز

باز میرزا آرسطو سؤال نمود که آیا میدانی

اعداد را بزبان عربی چه میگویند عرض نمودم

۱ (اَحَد) ۲ (اِثْنَان) ۳ (ثَلَاث)

۴ (اَرْبَع) ۵ (خَمْس) ۶ (سِتّه)

۷ (سَبْعه) ۸ (ثَمَانِيه) ۹ (تِسْعه)

۱۰ (عَشْره) ۱۱ (اَحَد عَشْر) ۱۲ (اِثْنَا عَشْر)

۱۳ (ثَلَاثَة عَشْر) ۱۴ (اَرْبَعَة عَشْر) ۱۵ (خَمْسَة عَشْر)

۱۶ (سِتّه عَشْر) ۱۷ (سَبْعَة عَشْر) ۱۸

(ثَمَانِيه عَشْر) ۱۹ (تِسْعَة عَشْر) ۲۰ (عِشْرِينَ)

۳۰ (ثلاثين) ۴۰ (أربعين) ۵۰ (خمسين)

۶۰ (ستين) ۷۰ (سبعين) ۸۰ (ثمانين)

۹۰ (تسعين) ۱۰۰ (مائة) ۱۱۰ (مائة و عَشْر)

۱۲۰ (مِائَتَانِ) ۱۳۰ (ثَلَاثِ مِائَةٍ) ۱۴۰ (أَرْبَعَةُ مِائَةٍ) ۱۵۰

خَمْسَةُ مِائَةٍ ۱۶۰ (سِتَّةُ مِائَةٍ) ۱۷۰ (سَبْعَةُ مِائَةٍ)

۱۸۰ (ثَمَانِيَةُ مِائَةٍ) ۱۹۰ (تِسْعَةُ مِائَةٍ) ۲۰۰ (اَلْف)

ازین معنی خوش آمده گفت آفرین آفرین

خیلی خوب جواب دادی و یک عروسک

خوبی باو بخشیده ابرهم گفتی ای خودش گفت

دیدید امشاء الله خورشید خام چه قدر

آخر نکل است که باین خوبی جواب داد شما

هم قدر منهای خودتان خیلی سعی و کوشش

داشتید باشید و بهین طور از پیش برید تا دور

جواب عاجز مانید و بعد آنها را از خص نمود

که حالا بجا نه بروید و پدر شما در میان سلام کنید

و تعظیم نمایند و با او است باشید و السلام

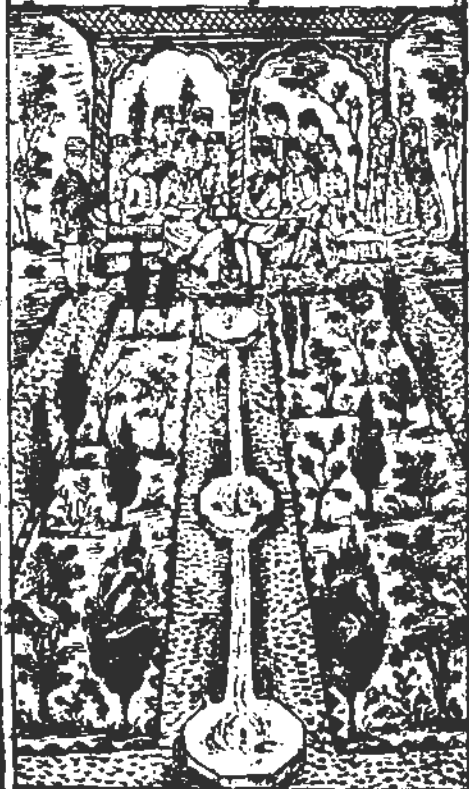
دین نیست و چهارم

مجلس سوم گفت و گوی میرزا ارسطو با

روز پنجم در وقت مرخصی میرزا ارسطو بخیر

برداشت در باغی که نزدیک بخت خودشان بود

رفت و همه داد و جوان جلو خود نشین



دور هم نشانید | اصغر را که پیری کو یک

و پنج ساله و در تربت دوازدهم دوازدهم و از خوشی یک

نزد بالا تر بود نزد خود طلبید و گفت ای برادر

عزیز من | آیایادت هست که پر پر دوازدهم

دختر عزیزم چه پرسیدم | در جواب عرض نمود

آری | نام روزهای هفت را بر زبان حال پرسید

گفت | بلی هست است | آیامیدانی روزها

هفته را در قدیم فارسیان چه میگفتند | عرض نمود

آری میدانم | روزهای هفته را در قدیم بلفظ فرس

پایم هفت سازه سبزه بنامیدند | مثلاً

ای برادران عزیز من به بینید علم چه قدر

شریف است و دارای خود را از چندی و سر بلند

میگرداند  اگر این طفل درس نخواند بود

و اقبال فاضلی از بزرگداشت اکنون بکتاب

نوی غیر رسید و آفرین و ترجمانی شنید

پیش ما هم در راهای خود مان خیلی سعی و کوشش

نمایند تا خرمست و عزت یابید و بعد آنهارا

بطور مهربانی مرخص نموده بخانه رفتند

 درس میت و تحم 

مجلس چهارم سؤال و جواب بود



میرزا ارسلان بک



میرزا

روز چهارم باز در وقت آناوی

بهرانی اطفال را به راه خود در جانی که اسبها را

مخفی نیست میدادند برده این طور عاقلانی



و بعد از فراغت ایشان را دور خود نشاند

از اکبر که بزرگتر از اصف و یک نره بالاتر و دور

دس پیشتر و طفلی پخیال و نیمه دور مرتبه آن

یا زو هم بود استوال نموده گفت ای برادر

یا جان برابر من آیا میتوانی بگویی پس پریوز

از خادار پریوز از خورشید خواهران عزیزم

فریوز از اصف برادر با جوش و تیزم چه پرسید

اکبر با کمال معنوی برخاسته ایستاد و جواب داد

بلای باد هم هست و می دانم میرزا از سطو گفت

بارگ آند همه را بگو عرض نمود چشم آقا جانم

روز اول از غا و ر با جی پرسیدیم	روز پنجم
---------------------------------	----------

هفته را بزبان سده اولی این زمان در ایران	
--	--

بگوید واد چنین جواب داد (یکشنبه)	
----------------------------------	--

شنبه) (سه شنبه) (چهارشنبه) (پنجشنبه) (آدینه)	
--	--

شنبه) (روز دوم از خورشید با جی	
--------------------------------	--

سوال نمودید که روزهای هفته را بزبان عربی	
--	--

بگوید واد عرض نمود (یوم الاحد) (یوم ایا	شنبه)
---	-------

(یوم الثلاثاء) (یوم الأربعاء) (یوم الخميس) (یوم الجمعة)	
---	--

(یوم السبت) (یوم الاحد)	روز سوم از آخری صفر
-------------------------	---------------------

پیش فرمودید که روزهای هفته را فارسی	
-------------------------------------	--

در قدیم چه میگفتند	و او با هم گفت
--------------------	----------------

ستاره سیاره چنین نمود	خورشید
-----------------------	--------

ماه بهرام خبر هرگز نماند	کیتوان
--------------------------	--------

و معنی آنها را هم بزبان عربی بدین قسم آوا کرد	
---	--

شمس و مریخ	عطار و مشتری و زهره
------------	---------------------

زحل	و زوایف این هفت گوشت یعنی سنان
-----	--------------------------------

از بنقرار بر تپ این شهر است	قره است
-----------------------------	---------

عطار و زهره	شمس و مریخ و مشتری و زحل
-------------	--------------------------

آنوقت شاکه برادر بزرگ مانستند	نجا و راجی
-------------------------------	------------

یک لوفت	و بخورشید حاجی یک عود سنگ
---------	---------------------------

هفت

فرق میان لوفت
و عود سنگ این است
که لوفت را با بار
و عود سنگ را
بدون بار میزنند

و باخوی اختراک یک جلد کتاب اقبال

بخشید و به ایشان از آفرین و بارک الله گفته

معرض فرمودید  آرد از هم از من چه

پرسید در جواب حاضرتم پس میرزا ^{سلطان}

گفتند که آیا میدانی چهار فصل سال را بر زبان

فارسی خودمان چه میگویند عرض نمود آری

سید انم آتیه ماه اول را بهار آتیه ماه دوم

را تابستان آتیه ماه سوم را پائیز

یا خزان آتیه ماه چهارم را زمستان

میخوانند و بر زبان عربی میگویند ربیع معنی بهار

صَفِيفٌ	مَعْنَى بَسَانٌ
---------	-----------------

شَتَا	مَعْنَى ذَمِّ بَسَانٌ
-------	-----------------------

باز میرزا ارسلو پرسید که آیا میتوانی اعداد

مرتبه را	پایان آغراب ذکر کنی
----------	---------------------

پلی میتوانم	أَوَّلٌ	مَعْنَى ثَمْتُ	بِأَوَّلِ
-------------	---------	----------------	-----------

ثانی یعنی دوم	ثَالِثٌ	مَعْنَى رِوْمٌ	رَابِعٌ
---------------	---------	----------------	---------

یعنی چهارم	خَامِسٌ	مَعْنَى عِجْمٌ	سَادِسٌ
------------	---------	----------------	---------

یعنی هشتم	سَابِعٌ	مَعْنَى هَفْثُمٌ	ثَامِنٌ
-----------	---------	------------------	---------

هشتم	تَاسِعٌ	مَعْنَى ثَمُّ	عَاشِرٌ
------	---------	---------------	---------

خادعی	عَشْرَ	باز دهم	ثَانِي عَشْرَ
-------	--------	---------	---------------

نایست عشر سیزدهم	در این عشر
------------------	------------

چهاردهم	خامس عشر پانزدهم	شانزدهم
---------	------------------	---------

عشر شانزدهم	سیاه عشر هجدهم
-------------	----------------

نهم عشر هجدهم	تاسع عشر نوزدهم
---------------	-----------------

باری جواب دادن اگر بذاق میرزا ارسطو

خوش آمده	چون بنور هم رسید گفت دیگر
----------	---------------------------

بس است	هزار آخرین بر تو باد	و یک جلد
--------	----------------------	----------

کتاب نایب الاطفال که بعد ازین باید خوانده

شود باد بخشیده	و شود ای برادر عزیزم
----------------	----------------------

لاک در است جواب نمیدادی من میبخشیدم

و بچها هم بنویسند	و بعد اطفال را
-------------------	----------------

کرده	گفت حالا آزاد هستید که برادران
------	--------------------------------

با یک دیگر	معتولان بازی نموده بخانه روید
------------	-------------------------------

	درس هشت دهم	
--	-------------	--

مجلس نهم	سوال و جواب میرزا
----------	-------------------

	ارسطو با حسین	
--	---------------	--

روزی نهم	در وقت مرضی میرزا ارسطو اطفال
----------	-------------------------------

بردشته با محبت و مهربانی	به راه خود بر
--------------------------	---------------

و تفریح برد	در عرض راه به پسران بانی
-------------	--------------------------

رسیدند که در عرض همراه داشت	گفتند
-----------------------------	-------

آن خیرنها از قرار ی است که ملاحظه میشود



دو در زنجیر هستند از زنجیر آنها بدست آن مرد

است یکی میرقصه و دیگری سوادت پند

در این حالت غا و در بخور شد بگوید خواهر جان

نکته کن چگونه تربیت در حیوان اثر کرده که هر طور

صاحبشان میگوید همان طور حرکت مینمایند

پس در صورتی که این گونه جانورهای درنده

و وحشی قبول تربیت نمایند اما اطفال که خود را

آدم و صاحب عقل و شعور میدانیم باید بعضی

در تحصیل علم و آداب و قاعده پروری بکوشیم

که هیچکس نتواند در رفتار و کردار ما ایرادی

بگیرد خلاصه بعد از عاز شام میرزا را در سطوح

پنجارا بهرمانی در یک جای پاک و خوبی نشانید

حسین را که در مرتبه دهم و یک نمره از اکبر مشیر

و بیشتر و طفلی شش ساله بود خوش روی نرزه

پیر پیری
معنی پذیرفتن
است و آن
اصل پذیرفتن
بوده و ذال
نعتب دال است
لهند ابا زاده
دال و ذال
صحیح است

خود خوانده گفت | نور چشم من حسین آید

هیچ یادت هست دیروز از برادرت اکبر

چه پرسیدم | حسین هم با کمال احترام و ادب

ایستاده همه را عرض نمود | میرزا ارسلانم

تحمین و آفرین زیاد بر او کرده فرمود که آیا

سیدانی فارسیان نام ماههای خودشان را

چه بگویند | جواب داد که آری سیدانم

ماه اول بهار را فروردین | ماه دوم بهار

اردیبهشت | ماه سوم بهار را خرداد

ماه اول تابستان را تیر | ماه دوم تابستان را

اسرداد ماه سوّم تابستان را سحر یوز

ماه اوّل پائیز را مهر ماه دوّم پائیز را

آبان ماه سوّم پائیز را آذر ماه اوّل

زمستان را دی ماه دوّم زمستان

بهمن ماه سوّم زمستان را اسفند

و پنج روز هم اضافه دارند که آن را فارسی

نیمه در دیده و بهر کی خمنه مشرقه

گویند و ایامی آن پنج روز ازین قرار

است روز اوّل آهزود دوم

آشود سوم سفید چهارم و هفتم

پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دو

پنجم فرار داشته اند که گویا سال را جمع نمودند

هر چهار سالی یک روز در آخر پنجم زیاده میشود و آن

را کبیسه میگویند و بعضی که از آبادی دور بودند

نمیخواستند حساب از اینجا دارند بر قانون استخراج

نهمین و چهارم میگردد و پادشاهان با اینکه در هر چهار

سالی یکت روز در آخر پنجم افزوده جشن میگرفتند

و استخراج نهمین را هم صحیح میدانستند باز برای

سیمت و شگون سلطنت خود در هر یکصد و بیست

سالی یکبار در سال افزوده آن سال را مسجده نام

خساب مینودند	ولی اکنون بسبب بی علمی و
--------------	--------------------------

ضیف مذابی قاعده کبیسه را فارسیان از دست

دادند و نظم ماهیابش بن برهم خورده اما اگر

مستحق بود استخرج عمل تقویم کبیسه سال بسبب

میگیرند	خلاصه میرزا ارسلان از دول صحبت
---------	--------------------------------

های حسین خیلی خوشوقت شده گفت	بارگشته
------------------------------	---------

صد هزار آفرین	و انسان باید از همه علمی آگاه
---------------	-------------------------------

باشد	اما هر کس از او فیض برند	و یک نصاب
------	--------------------------	-----------

با یک جلد کتاب	قبال ناصری باو بخشیده	اورا
----------------	-----------------------	------

بخوش دلی رخص نمود و	بجای دیگر راهم آزاد کرد
---------------------	-------------------------

درس هفتم و هشتم

مجلس ششم سوال و جواب میرزا ارسلان

باب - حسن

روز ششم عصری در وقت آزادی میرزا

ارسلان باز هم کتبی های خودش را بیرون شهر

برد که گردش نمایند در این شانزده بجوی آبی رسیده

بجهت رفع خستگی نهانجا نشسته و دیدند که

پسر بسیار کوچکی همراه شتری را گرفته می

د آن حیوان چاره نیم بایک در قدرت و قوت

با دانه همچنان پسری برابری میتوانست بکند

باز هم راه آن سپهر چنانکه در این تصویر مشاهده



میشود باینصورت فرمان برداری و سلوک میآید

و چون آنگاه چشمش بر آستر و آن سپهر ساربان

افتاد رو بآنگاه نموده گفت دادش جان

آیا می بینی این شتر را که با این همه زور و توانایی

بواسطه احتیاجی که بقذا و قلو ف دارد خود را

با این قوت و هیأت	ایستاد چنانکه آدمیان
-------------------	----------------------

نموده است	و گزین چون این حرف را شنید
-----------	----------------------------

گفت برادر جان	خوب مصلی ادا کردی ولی
---------------	-----------------------

سبب اسیر بودن این حیوان بزرگ	در دست
------------------------------	--------

انسان کو چنان است	که آدمی بواسطه
-------------------	----------------

عقل و شعوری که دارد	بدون ترس و همت
---------------------	----------------

میتواند	تمام حیواناتی را که هرگز آدم در قوت
---------	-------------------------------------

و شناسد	و آسادی این شهر هستند برتر
---------	----------------------------

دست بفرمان خود در آورد	بنی مینی هر آنکه
------------------------	------------------

هم که بی شعور و نادان است	همیشه مطیع و
---------------------------	--------------

زیر دست	و خوار و پست	و اسیر و دستگیر
---------	--------------	-----------------

هم چنبره های خود که مردمانی دانا و با شعورند میباشند

و نادانی و کم عقلی ایشان هم ازین است	که غلام
--------------------------------------	---------

بیخوشیت	و بچگی گوش بحرف پدر و مادر و معلم
---------	-----------------------------------

و بزرگتر خود نکردند	و درس و مشق یاد نگرفتند
---------------------	-------------------------

تا اینکه بکافات عمل خود گرفتار گردیده ذلیل و

خوار شده اند	پس اطفال باید این وقت
--------------	-----------------------

را رعیت دانیم	و سعی پدر و مادر را در حق خود
---------------	-------------------------------

عین مهربانی و رافت شماریم	تا چنان نشویم
---------------------------	---------------

و بصیبت خواری و ذلت دوچار نگردیم

بناگاه دوقتی پیرمزد بریش سفیدی باطل

اوت | دنبال سرطعلی راه میرفت که اورا

بکشت برساند | در آن اثناء یکی از دوستانش

که در جوانی باهم آشنا و دوست بودند

و تازه از سفر آید بود رسیده | گفت ای

یار مهربان روحگارش چه قدر ناردمی کرد

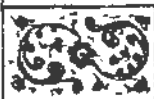
که بدین روز رسیدی | که از پریشانی منت

و نوکری و اطاعت چنین طفل کوچکی را

واجب دیدی | جواب داد که روزگارم

هیچ نامردی نکرد | مگر خدام در جوانی علی بنایم

و مهری قند و خشم اما اکنون جزایش را بدوم



بیت

بهرش را چیدم

بیطلی خدمت پری نکردم به پری خدمت طعلی ضرر



صورت طفل فر



و ده و پیر فرمان بر



ایزق اصغر خم شد دست ابرار گرفته

رسید و گفت ای برادر بیشتر در حقیقت

آنچه فرمودی عین نصیحت بود از برای من و

من در این خصوص نهایت ممنونیت و شکر

گذاری از شما بستم رسانید و بعد از این در

درس و مشق خودم بیشتر از پیشتر بستم و

کوشش خواهم کرد تا پیش آن برسد نباشم

خلاصه چون صحبت های ایشان



با بنجام رسید میرزا از سطوح حسن را که با حین

هم سال و یکسره از او بالاتر و در مرتبه نهم بود

بکمال مهربانی نزد خود خوانده پرسید که آیا با

داری ویرودن از برادریم حسین چه پرسیدم

حسن با ادب تمام جواب داد که آری ای

ماهیهای فارسیان را سوال نمودید و او جواب

بقاعده عرض نمود آن وقت میرزا ارسطو

گفت که خوب آیا میدانی کدام پادشاه

بعد از هجرت تاریخ فارسیان را باسم خود

قرار داد عرض نمود بلی سلطان جمال الدین

ملک شاه بود که تاریخ ایشان را باسم خود نمود

میرزا ارسطو گفت درست گفتی اکنون اسم

آن ماهیها را بر دیت ذکر کن به پنجم میونی

عوض نمود	چشم	قروزدین ماه
از دین	چشمه	خورداد ماه
تیر ماه	امرواد ماه	شهر نور ماه
مهر ماه	ابان ماه	آذر ماه
بهمن ماه	اسفند ماه	دیج روز پنج
باز سیر از آرشو گفت	آفرین	آباروزهای
ماه فارس بیان را هم سیدانی	معرض داشت	
بلبی سی روز تمام	و بخت هر روزی اسمی دارند	
شماره زاول بر ماهی را	اورمزد	یا
بهرمزد	۲ بهمن	یا و بهمن ۳

چند روز است

از دیبشت ۱۴ شیرین ۱۵

سینه از ۱۶ خوردا ۱۷ تا امرود

۱۸ دمی یاد ۱۹ اوریا آرز ۲۰

آبان ۲۱ خیریا خورشید ۲۲

۲۳ ۲۴ تیریا شتر ۲۵ گوش

۲۶ دمی بهر ۲۷ محتر ۲۸ سرش

۲۹ زشن ۳۰ فرور دین ۳۱

وزهرام ۳۲ بهرام ۳۳ رام ۳۴

۳۵ یاد ۳۶ دمی بدین ۳۷ دین

۳۸ ازو ۳۹ یا آرشوانگ ۴۰ آشتاد

۲۶	آسمان	۲۸	زاحیات	۲۹
----	-------	----	--------	----

مانتره	۳۰	۳۱	اناراع	۳۲
--------	----	----	--------	----

ازین آسمان سی گانه را متعلق بفرشته شده است

که مؤکل بر آن رود است	و این قاعده هنوز
-----------------------	------------------

بهم در میان ایشان جاری است	کنند
----------------------------	------

میرزا ارسلو مسرور و شادمان گردید و یک

جلد کتاب تأویب الاطفال و یک جلد فصلی

باو بخشید و اطفال را بشهر رسانید و هر کس
--

درس میبست و هشتم

مجاہدینم سؤال و جواب میرزا ارسلو با میرزا

روز هفتم آخر هفته و زمان آزادی بود میرزا

بفرمایش جناب معلم امتحان بهم شاگرد های خویش

رای نمود اما میرزاان سپری تنبل و بازی گوش

و بی شوق و ذوق و نادان بود در آن هفته

دیگران در درس های خودش دل نداده چیزی از

پیش نبرد بود ازین جهت خلیفه میرزاان

میرزا از سطو هر چه میرزائی از میرزاان می پرسید

با اینکه سپری ده ساله و یک نمره از حسن بالاتر

و در مرتبه هشتم بود ساکت مانده نمیوانست

جواب بدهد و باز معلم صبر و سکوت نموده او را

برای بنیاد آزار و آذیت نیکرد

فهم میرزا

ارسطو بسیار جوانی نجیب و رخم دل و نیک خلق

و مهربان بود و نمیخواست طوری شود که یکی از هم

کمتر می آید و خوب از دنیا و شکسته یعنی سیاست

شونده دلی مهربان از بن چشم سفید و ناپاک بود

سوار به بازی و خود سری و هرزه گردی و دل

کاری را که پیشه و روش مردمان دیوانه و دل

و قاعالی است بر علم آموختن و ادب اندوختن

که اندیشه مردمان هوشیار و دانا و عاقل و

نیک بخت و قابل و هم میراث همه پیغمبران

لرسن هست ترمیج میداد	البینه عسری
----------------------	-------------

همه اطفال رخصتی حاصل نموند	میرزا اسط
----------------------------	-----------

باز همه کودکان را از راه عطوفت و مهربانی

نزد خود طلبیده نشانید	و از مهربان پرسید
-----------------------	-------------------

آیا یادش هست	دیروز چه مطلبها از حسن
--------------	------------------------

پرسیدم	چون مهربان فراموش نموده بود
--------	-----------------------------

سیر خود را پایش انداخته خاموش ماند و قسم

ثانی از او پرسید باز جوابی نشنید	و معلم
----------------------------------	--------

هم در گوشه گوش میداد	و چون مرتبه ثالث
----------------------	------------------

از مهربان استعوال نمود که آخر کجاست

من و حسن دیر و ز چه بود | باز تو نیست خوب

بدید | در این بین طاقبت جناب میرزا ارستم

معلیشان طاق شده | تقصیرهای مدت منفعت

و آنروز را هم تانما در نظر آورده | متغیرانه و بتغییر

الوده نژد اطفال آمده | حکم کرد که بچنها خوب

زیادی با فلک حاضر نموده | پای های نازک

پیاره مهربان را که مثل بلور سفید و شنگ

بود | در میان نیز فلک قرار دادند و دو

اطفال که با مهربان خوب نبودند و از او خیلی

رنجش داشتند | بحکم جناب معلم و دست خوب

فلک را محکم گرفته طوری که در این تصویر است



همه اینجا بنوبت دو نفر دو نفر بقدر توان

برکف پای های مردمان چوب میزدند و چون

دوره اطفال انجام می رسید باز از سر گرفته

تا آخر شب او را میزدند تا در آن حالت

بیچاره مهربان پشیمان شده هر قدر گریه میکرد

والدینش مینمود غضب معلم فرو نمی نشست

و یک ترکیه اناری در دست گرفته ایستاد

بود تا هر کدام از بچه ها میخواستند مهربان

مراعت کرده همیشه خوب بزنند او را

چوب بزنند اَلْقَصِد مهربان بیچاره بختی

زیر چوب ضعف نموده که دیگر نمیتوانست گریه

دزاری والدینش نماید آنوقت او را همچنان

در حالت غش و ضعف در کتب تنها گذشته

خود را قتل نموده رفته لیکن بعد از ساعتی مهربان

بهوش آمده خود را در کتب تنها و بی بالاپوش

دیده غصه او یک بر هزار شد در آن حالت

با خود میگفت افئوس افئوس چه قدر بدکار

کردم که دس نخواهم و بازی کردم خدایا این

دفعه مرا ازین زندان نجات بده و معلم و خالیه

و پدر و مادر مرا بمن رحیم و مهربان گردان شرط

میکنم و توبه مینایم که دیگر چنین بی قاعده گئی

نمایم و تا بتوانم گوش بحرف بزرگتر و خیر خواه

و مری خود نموده	آن بزرگواران را از خود
-----------------	------------------------

نرخانم	و تا صبح بهین طور آه و زاری و فغان
--------	------------------------------------

و بقراری می نمود	اما از آن طرف پدر و مادر
------------------	--------------------------

مهربان تعریف چوب خوردن	فرزند خود را
------------------------	--------------

شنیده	بسیار بسیار خوشحال شده با خود می گفت
-------	--------------------------------------

که خوب شد	این بد بخت بازی گوش چوب خورد
-----------	------------------------------

باری چون صبح شد	و آفتاب طلوع کرد میرزا
-----------------	------------------------

ارسطو زودتر آمده	اندکی پشت در ایستاده
------------------	----------------------

خود گوییهای مهربان را می شنید	دش از برای
-------------------------------	------------

او سوخته	در را باز کرده داخل کتب شده آن
----------	--------------------------------

فیلی مهربانی با و نصیحت داد اما او از خجاست

سُرخ شده نیت نیست حرف بزند در هر حال

مهربان از آن تنبیه سخت عقوبت شده و اگر کاری

نکرد که موجب نفرت معلم از او شود و او را تنبیه

نماید و با وجود آن بقدری دل جناب معلم

و نیز از اسطوار مهربان رنجیده بود که کمتر وقتی

با او حرف میزدند و اعمیاء میخواندند چنان که

هر وقت یکی از بچه‌ها درس خود را آنکس کوتاهی

میکردند مهربان را ضرب المثل قرار داده میگفتند

آیا تو هم میخواهی مانند مهربان بی ادب و بازی

کوش باشی که در سحای خودت را خوب روین

نمی خوانی | مهربان پیاره از شنیدن دین

حرف خیلی خجالت میکشید | و در سهایش را

خوب روان میکرد و می نوشت | و تا دیری از

شب گذشته مذاکره مینمود | و روز بروز بر

آداب انسانیت و قوای معقولیت خویش

می افزود که شاید رفته رفته تقصیرها و ناهشی

های او | از دل معلم و خلیفه مهربانش بیرون

رود | و چندان ز تحمت کشید که بعد از دو سال

خلیفه دوم مذهب شد و بدین سبب همیشه

اورادوست داشتند و در خوش مهربانی میبودند

درس بیست و نهم

مجلس هشتم محاوره میرزا ارسلان

در هشتم نظام آزادی میرزا ارسلان محض رفع دل

نگی اطفال هم شاگردش تحریقی ایشان را برداشته

عزم کردش نمودند در عرض راه این سفید فریاد

خیلی اسباب ویراق زرین و سیمین بر سر و گردنش بود

دیدند که خاک توفی بر آن نهشته و غلامی بسیار با

ادب بخان او را گرفته یو اش یو اش میبرد و آن

ختر هم چنانکه در این تصویر مشاهده می نمائیم بسیار



از روی ناز و تکبر راه میرفت | در این بین صخر

رو به اکبر نموده گفت ای دادشجان اینکه پیروز

فرمودید | انسان بواسطه عقل و شعوری که خداوند

عالم باو عطا فرموده | هر جاننداری را میتواند زیر دست

نماید بکه در میان ما آدمیان هم هر که نام نداد آن بچه

باشند زیر دست و پاهای ما باشند | این

معنی در واقع خیلی در قلب من اثر کرده در است

فرمودید ولی امثال این الاغها که همیشه می نمیم



بار می برند و همیشه یادغال و سنگ و خشت و

خاک یا آجر میکشد و جو و علف نمی بیند و گاه

خشکی هم کمر صاحبش با آنها میدهد و میقل آن

حیوانات پچاره را بار میکند بقتیکه این زمان

بستاید گنگ زبانه ز یاد مفلوک و لاغر میشوند

و بسا باشد که آلاغمای مجروح و برزده را بهم باز

میکند | اکنون نمیدانم این چه بهتری است

اگر معصود از زیر دستی انسان میباشد که هر دو

میشد | پس چرا باید این نوع آلاغ های پیاور

با این خفت و افسردگی باشند | و اقسام آلاغ

آن خانم با زینت های نقره و طلا هر روز طولید

اش تمیز و آفرش پراز علف های خوب و مهتر

از برای تیارش آماده است | و بغیر از خوردن

و استادن کار دیگر ندارد | از شنیدن این مطلب

اکبر بنیایت معقولی و محجوبی گفت و خوی جان

آنچه در جواب این مطلب تعلق بجاکست دارد که من

نمیدانم و عقلم و دانشم بآن پایه نرسیده اما آنچه

خودم فهمیده ام این است که این حیوانات زبانی

بسته هم هر کد ام عقل و فراست آنها از دیگری

بیشتر است خود را چایک و زرنگ و چست

و چالاک گرفته اند رفقای و خوش راهی و

تشیاری و فرمانبرداری نموده صاحب خود را

بخود مهربان مینمایند و بدین سبب بر قیمت خود

بیا افزایش آتوقت اگر صاحبش مرده می غمی

بوصاحب دولت دلمت است خود آن بولند

را نگاهداری نموده بسیار بسیار توجّه از او کرده

در تیمار و خوراک او مواظبت مینماید و آب و

خلف و گاه و جوان پوشت خود میرساند و بر

وقتی که خواسته باشد راه نزدیکی را با سودگی

و استراحت بپیماید آنرا روعمان یعنی دهنه خلی

قشنگ خوب بر او زده پلان قالی بسیار نرمی

بر پشت او گذاشته رکاب زده سوار میشود

و هیچگونه صدمه و ضربی با او نمیزند و او را همیشه

دوست دارد و اگر صاحب چنین ناعی فقیر و بی

چیز است | محض آنکه محتاج قیمت آن میباشد آنرا

بدولتمندی برای سواری میفروشد | و آنجا بهم آن

لاغر رخت و آسوده است | ولی این الاغها

باری و زحمت کش از روزی که گزده و شیرخوار

میشد | تنگی و بازی گویی و نافهی و شیریری و

نافرمانی را شیوه خود میدانند | تا اینکه از دست

او به تنگ آمده بیارکشی می سپارند | یا بقیمت

کم میفروشند | این است که خورده خورده از

قیمت آنها کاسته | هنوزم کش های قهر آن جوان

را خورده میزند و همیشه بار میمانند | و خوراک چنین

از غما غیر از گیاه بیابان و گرسنگی و تشنگی

چیز دیگریست و با این حالت هرگاه در زیر باران

راه نروند یا عقب بمانند آنها را با چوب و چاق

و زنجیر و چار و دال میزنند و با نوک چوب و چاق

و سوزن و جوال دوز سوراخ سوراخ میکنند

و با این عذاب سخت آنها را میرانند تا بمنزل ببرند

و اینکه آدمیزاده نافع و کم عقل و قتل و قتل را

خرسنگویند و بدان حیوان نسبت میدهند

با این مناسبت است زیرا که این نوع اشخاص

را هم که می بینیم بهمان مرتبه ملاحظه میشوند بسبب اینکه

از غمی اینها هم مثل آن حیوانات بختی است که

ز محنت و مشقت و ذات و خفت را بر رحمت و

خراقت دنیا و آخرت خود بر جان و برتری

میدهند پس ما هم در طفولیت اگر علمی نمانوزیم

و قتی غنیمت و زیم صد مرتبه از آن حیوان پست تر

و بدتر خواهیم شد  باری در بین این صحبت ها

چون بزرگ دولتی رسیده بودند میرزا اسطو

مجن رفیع خستگی اطفال ایشان را در یک جای

تکاو قی نشانیده با نهایت شفقت و مهربانی

آنها را یک طایفه هفت ساله و یک نمره بالاتر از

مهربان و در مرتبه هفتم و خیلی چالاک و زرنگ

بود بترمی و گرمی باد گفت برادر جان شهریار

آیا میدانی دیروز چرا مهربان چوب خورد

عرض نمود بلی میدانم بواسطه این بود که

در سبایش روان نبود و جواب سوال شما

را نداد و من در مواقع بعضی اوج خالت

کشیدم و هم دلم سوخت چندین بار میخواستم

حضور جناب معلم بجاک افتاده عرض کنم

و او را بمن بخشند دیگر خیال کردم که بشند

و تقدیر جناب معلم و سرکار محض آید و بابت

است	ازین جهت عرض نمودم
-----	--------------------

میرزا اردشیر فرمودند که خیلی خوب پیرشوی

آیا میتوانی بگوئی که اسم ماههای قمری را بر زبان

عربی بگویند	عرض نمود بلی ماه اول را
-------------	-------------------------

محرم الحرام	صفر المظفر
-------------	------------

ربیع الاول	ربیع الثانی
------------	-------------

جمادی الاولی	جمادی الثانی
--------------	--------------

رجب المرجب	شعبان المعظم
------------	--------------

رمضان المبارک	شوال المکرم
---------------	-------------

ذی قعدة الحرام	ذی الحجة الحرام
----------------	-----------------

میگویند و این دو از ده ماه قمری را در فصل

بنظم در آورده اند و آن این است که

از محرم که گذشتی بود تا ماه صفر

دو ربیع و دو جمادی ز پی یک دیگر

رجب است از پی شعبان رمضان و شوال

پس بذیقده و ذیحجه بکن نیک نظر

باری میرزا ارسطو از شنیدن این



خبرات احسن احسن بر شهریار گفته و یک

جلد کتاب دیب الاطفال باو بخشیده و

گفت به پسر خود احسن و چه میکند و بجا خست

درس سی ام

مجلس نهم گفت و شنود میرزا ارسلان

با خسرو

سند نهم میرزا ارسلان بعا بعد هر روز همین که از

کتب آزاد شدند بچهار اردیبهشت رفتند

بگردش در عرض راه دیدند که چند نفر مردان

دوشیر که یکی نر و دیگری ماده بود بزرنجیر کرده

و قلاب های آهنین در گردنشان آویخته و

دهنشان را با قلاب های آهنی بسته هر که می

را چار و نفر موکل قرار داده محض تماشای خلق

آورد که گوچه و بازار و محله میگردد ایندند که تصویر آن

شیر با که هر که امی با غل و زنجیر و چنانچه میگویند

این است که در این صفتی ناما خطه میسنائیم



تصویر شیر زینت



تصویر شیر مادی است



و چون از تماشای آن شیر مادی غش شدند صغیر

باز رو بیا بکبر هم شاگردش نموده گفت

ای قاجان دیروز و پریروز صحبت ما از زبردستی

و بی شعور وزیر دستت بی شعور بود و من

در واقع از فرمایشهای نصیحت آمیز شما بسیار

مستفیض و بهره یاب شدم | اکنون بفرمایید

این شیران پیرا این سختی زنجیر کرده کسان

کسان میرند | در کتابها که شیر را شاه جانوران

نوشته اند | و عقل و داناتی او را هم بسیار

تعریف نموده اند | چنانکه اگر با همه مصلحت و

مقتضای حندی در خانه ان کسی بماند حقوق و

وزحمّت صاحب خود را منظور داشته هرگز

او بیکد رفیقانش را بهم پیچیده اذیت و صدمه

نخواهد رسانید | پس در این صورت که صاحب

آن شیران هم با او همراه هستند و کمال اطمینان را

از حیث شناسی آنان دارند | دیگر این همه غل و غنم

و قلاوه از برای آن چارما لازم نیست

اگر چون این حرف را شنید جواب داد که برادر

جان رست بیگونی | ولی با این حقوقی که در شیران

گفته شده | در زندگی و خوشحالی آنها هم مشهور

آفاق است | و نمیتوان از بسعیت شیراین

و با این حالت هم باز بر هر انسان و حیوانی که از

راه نیکد رند صدمه میآورد | و چون قید مالیش

تخت و دهنش بسته است لابد عاجز میماند

پادشاهان هم برای نظم و آبادی ملکت خود را

و آسودگی رعیت مردمانی را که وحشی طبیعت

و درنده سیرت هستند آنها را در همین قسم

از خیر ما گرفتار و بعد از ابامی شدند و دشوار

دوچار نمایند تا جان و مال سپاره مردمان

و رعایای ضعیف از دست اندازی و چپو

ایشان محفوظ ماند و بدین سبب فارسیان

در زمان قدیم پادشاهان عادل خود را

ستایش میکردند خدای روی زمین و پرتو

لطف پروردگار میدادند در وقت خواندن

چپو
یعنی تاراج بردن
چاپیدن است

مازود دعا درود آفرین بر ایشان فرستاد

پیشی عمر و دولیشان را از خدا بجز و ایامس

خواهش نمودند | چنانکه اکنون هم بهین عقیقه

باقی هستد | پس با اطفال مهم باید پردش

پسندیده اجداد خود باقی باشیم و یادش

و حاکم و فرمانفرمایان زمان خود را درود فرستیم

و دعا و ستایش کنیم | و طول عمر و دولیشان را

از خدا بخواهیم تا از چنگ دزدان و راه زنان

و وحشی طمعان آسوده و در امان مانیم |

منی منی که این شاه شاه زمان ما | چه قدر است

آسودگی و امنیت از برای ما رعایا فراهم آورد

تشریف الت و دادگری نموده اند بقسمی که

هیچ زبردستی نمیتواند بریر دست و ضعیفی چو

ویرسم نماید لہذا ماہگی باید از روی دل و

جان دعای بقای عمر و دولت خود این

شاهشاه حجاج را با فرزندانش غنیمت دانیم

تا ازین بخت و اقبالش آسوده و امین بسریم

خلاصہ ازین معنی بسیار خوشوقت و مسرور

شده اظهار تشکر و ممنونیت از اکبر نموده

دست او را بوسید  در این آثار

پای درختی رسیده با اشاره خلیفه مهربان میرزا

ارسطو همه اطفال با ادب تمام و خاموشی در آنجا

منزل نموده اندکی ماندند در این حالت محض رفع

دماغ سوختگی و مذاکره درس اطفال خست و را

که طفلی هفت ساله و در مرتبه ششم یک نمره

بالا تر از شهریار بود طلب نموده بطور مهربانی تر

که آیا درسهای خودت برآیا و داری قدری

از برای من بخوانی گفت بلی از هر جا و به چه

بفرمائید حاضریم آنوقت میرزا ارسطو گفت

آیا میتوانی اسامی دو از ده ماه را با خطاطی

رومیان بخون	عرض نمود بلی	ماه اول را
-------------	--------------	------------

تشرین الاول	۴	تشرین الآخر	۳
-------------	---	-------------	---

کانون الاول	۵	کانون الآخر	۴
-------------	---	-------------	---

شباط	۶	آرز	۵	میان	۴
------	---	-----	---	------	---

ایار	۹	خزیران	۸	تموز	۱۱
------	---	--------	---	------	----

آب	۱۲	ایلول	۱۰	بزمیر	۱۱	ارسطو
----	----	-------	----	-------	----	-------

گفت	آیا	اسامی	بروج	اشاعشر	یعنی
-----	-----	-------	------	--------	------

برجهای دوازده گانه را بهم میدانی

عرض نمود بلی	۱	حمل	۲	ثور	۳
--------------	---	-----	---	-----	---

جوزا	۴	سرطان	۵	اسد	۶
------	---	-------	---	-----	---

سَنَدِ	تَا مِزَانِ	اَهْ عَمَرَبِ
--------	-------------	---------------

۹ قَوْسُ	اَهْ اَجَدِي	۱۱ دَلُو
----------	--------------	----------

خُوتْ	دستِ این دوازده بُرجِ بزبان
-------	-----------------------------

فارسی چنین است	آ بَرَهْ	۲ گَاوْ
----------------	----------	---------

۳ دُونِگَرِ	اَهْ خَرَجْکِ	۴ شِیْر
-------------	---------------	---------

۵ خُوشَهْ	تَا تَرَاوْ	۸ کَرْدَمْ
-----------	-------------	------------

۹ کَمَانْ	اَهْ گُوشَقْدِ کُوبِی	۱۱ دُولِ
-----------	-----------------------	----------

اَسِیَابْ	۱۲ مَاهِی	و پنجمین این بُرجِ
-----------	-----------	--------------------

دوازده گانه را دوازده منزل از برای حرکت

دور قمار آفتاب میدانند	مثلاً میگویند دوازده
------------------------	----------------------

فلک سیه و شصت درجه است و هری

درجه برای یک برج است و چون سالها

شمسی سیه و شصت و پنج روز و کسری است

ازین جهت پنج روز بر آخر سال می افزایند

و آنرا حمله شرقه یعنی پنج روز دیده میگویند

و علامت این دوازده برج را در تقویم بدین

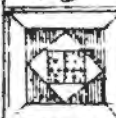
قسم نویسند

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک

الفصل میرزا در سطو ازین معنی خلی از خسرو

شعوف شده یک جلد کتاب سی فصل با دشت

و اطفال را مراجعت داده مرخص نمود



درس سستی و نکیم



فجلیس دهم پیش و پانچ میرزا ارسلو

با فریدون و بهمانی طلبیدن او چهار

روز دهم میرزا ارسلو بقانون هر



روز هفتم که بعد از نماز عصر از کتب آزاد شدند

بچهای هم کتبی خود را در خانه خویش بهمانی

خواست و صحن حیاط خانه خودش را فرش

نمود و جمیع نیم شاگردانش را بسیار بهمانی

و برادر دار چنانکه در این تصویر مشاهده میشود

نصیر مہمان شدن اطفال در خانہ شیراز



نماینده	شریعت و چای و شیرینی
---------	----------------------

نموده	بعد از آن فریدون را که یک نمره بالا
-------	-------------------------------------

از خسرو و پسر هفت ساله و در مرتبه پنجم بود
--

و اطلب نموده پرسید که آیا میتوانی شرمی
--

از حساب و اعداد بقایا بده بپرداز از برای کن

بگوئی عرض نموده ای میتوانم	میرزا در سطوفه بود
----------------------------	--------------------

بسیار خوب	ولی اول از یک تا هزار بشماریم
-----------	-------------------------------

درست میدانی آنوقت	هر چه میخواهم میگویم
-------------------	----------------------

فریدون هم از یک تا نه خوانده چون بدید

بقایا عشرت	ده ده بالا میرفت تا بنمود
------------	---------------------------

رسیده بعد از آن گفت صد و از صد

صد صد بالا رفت تا به هزار رسید چنانکه در اینجا

نویشتہ میشود یک (۱) دو (۲) سه

(۳) چهار (۴) پنج (۵) شش

(۶) هفت (۷) هشت (۸) نه

(۹) تا اینجا را که گفته شد آحاد میگویند

و ده (۱۰) بیست (۲۰) سی (۳۰)

چهل (۴۰) پنجاه (۵۰) شصت (۶۰)

هفتاد (۷۰) هشتاد (۸۰) نود (۹۰)

این اعداد مذکور را بدین طریق عشرات میگویند

صَد (۱۰۰)	دُوْنِست (۲۰۰)	سِیصد
-----------	----------------	-------

(۳۰۰)	چَارصد (۴۰۰)	پانصد (۵۰۰)
-------	--------------	-------------

شِشصد (۶۰۰)	هفتصد (۷۰۰)	هشتصد
-------------	-------------	-------

(۸۰۰)	نُصَد (۹۰۰)	چُون
-------	---------------	------

بدینجا رسید گفت این اعداد معروفه را ازل

بنده	آیات میگویند و بر هر مرتبه ازین برآ
------	-------------------------------------

یک صفر افزوده میشود	چنانکه از یک تا نه
---------------------	--------------------

همچو صفر ندارد	و چون پاره میرسد یک صفر
----------------	-------------------------

بطرف دست راست قلم خط مرا تا آحاد

گذاشته میشود	بهم چنین چون بصد
--------------	------------------

دو صفر بطرف دست راست گذاشته شود

و در هزار (۱۰۰۰) تا هزار (۹۰۰۰)

سه صفر بطرف دست راست اضافه کنیم

و این مرتبه را هفتدسین الوف بگویند

و بدین قسم هر قدر صفر زیاد شود بر مرتبه اضافه

میافزایند و بالاخره میرزا ادراسطو گفت بسیار

خوب اکنون همین اعداد را به ترتیب هندسه

بنویس به اینم خریدون هم قلند ان ارجح

در آورده و دوزانو با کمال آدب و محبت

نشان بدین طرز نوشته بخد مت خلیفه بود

الفوف از هزاران انگشت از هفتصد و شصت و هشتاد و نه

۱	۱۰	۱۰۰	۱۰۰۰
۲	۲۰	۲۰۰	۲۰۰۰
۳	۳۰	۳۰۰	۳۰۰۰
۴	۴۰	۴۰۰	۴۰۰۰
۵	۵۰	۵۰۰	۵۰۰۰
۶	۶۰	۶۰۰	۶۰۰۰
۷	۷۰	۷۰۰	۷۰۰۰
۸	۸۰	۸۰۰	۸۰۰۰
۹	۹۰	۹۰۰	۹۰۰۰

آن گاه میرزا از سلطو گفت چنان خوب درست

اما اگر خواسته باشیم یکصد و دوازده بنویسیم

طوری بنویسیم فریدون عرض نمود این قسم (۱۱۲)

باز فرمود که هر گاه بخواهیم دوست و بیست و یک

بنویسیم چه طور عرض نمود این طور (۲۲۱)

باز فرمود که سیصد و نوزده را چه نوع عرض نمود

این نوع (۳۱۹) باز میرزا از سلطو اظهار کرد

که یک هزار و پانصد و بیست را چه جور عرض کرد

این جور (۱۵۲۰) و بار دیگر خوان نمود

یک هزار و شصت و چهل و پنج را چه طرز زود نوشت

گفت این طرز (۱۶۴۵) لهذا میرزا ابراهیم

گفت مر جا خوب جواب دادی اکنون

بفرمایید منم آسانی انواع حساب را بهم بقاعد

هندسه میدانی عرض نمود آنچه میدانم این است

اول جمع دوم تفریق سوم تضعیف

چهارم ضرب پنجم تقسیم ششم نصف

هفتم جذر  و جمع است که عددی را

بر عددی بیفزایند چنانکه اگر یک را با یک جمع کنیم

دو و اگر یکی دیگر زیاد کنیم سه و چون یک مرتبه

دیگر اضافه نمائیم چهار میشود و بهین ترتیب هر قدر

حساب کنیم آنرا جمع میگوئیم  و تفریق آن

است که عددی را از عددی نقصان کنیم چنانکه

اگر چهار را از پنج نقصان نائیم یک میماند و اگر از شش

نقصان کنیم دو و اگر از هفت کم نائیم سه

و بیم چنین تا هر قدر بخواهیم  و تضعیف

عددی را دو چندان کنیم مثلاً اگر بر عدد پنج

پنج بگیریم می شود ده و این دو چندان است

 و ضرب آنست که عددی را بر اربعه عددی

برنیم چنانکه گوئیم دو مرتبه سه می شود شش

سه مرتبه پنج می شود پانزده چهار مرتبه شش می شود

بیت و چهار  اما تقسیم بر عکس ضرب است

بسیل اینکه اگر شش را بر دو قسمت کنیم هر قسمتی

سه عدد و اگر پانزده را بر سه تقسیم کنیم هر قسمتی

پنج عدد و چنانچه بیت و چهار را بر شش قسمت

گردانیم هر یک قسمتی را چهار عدد میرسد و بهم چنین

بر قدر خواسته باشیم ضرب را بر میگرددانیم تقسیم

 و نصف است که عدد معینی را و دینیم

کنند ششاد و نیمه شش (۳) و نیمه

ده (۵) و نصف شانزده (۸) میشود

 و جذران است که عددی را بر نفس خود

ضرب کنند مثل جذر دو بر (۲) چار و جذر

یست بر (۳) نه و جذر چار بر چار (۱۶)

شانزده میشود و حاصل آنها را که چار و نه

و شانزده باشد مجذور گویند و این هفت قسم

حساب را دانایان بنظم در آورده اند و آن این است
--

مشغولی

اگر کنی افزون عدد را بر عدد نامی جمع است و نقص
--

و هم تقریق و دو چندش اگر کنی است تصف و درش بر کنی

بر شمار دیگری ضرب آید و در کنی بر عکس این قسمت شد

و در دینیه نصف و اگر در نفس خود بنامی ضرب جذر هشت بود

حاصل این ضربت مجذور آن $\frac{1}{2}$ جملگی را با تو گشتم ای فغان

 باز میرزا ارسطو پرسید که آیا شماره عدد

کسور تسعه را هم میدانی $\frac{9}{10}$ فردون جواب داد که

آری میدانم $\frac{1}{2}$ نصف یعنی نیمه $\frac{1}{3}$ ثلث یعنی

چهار یک $\frac{1}{4}$ ربع یعنی چهار یک $\frac{1}{5}$ خمس یعنی پنج یک

$\frac{1}{6}$ سدس یعنی شش یک $\frac{1}{7}$ سبع یعنی هفت یک

$\frac{1}{8}$ من یعنی هشت یک $\frac{1}{9}$ تسع یعنی نه یک $\frac{1}{10}$ عشر

یعنی ده یک و اینها را بطریق بند سه چنین نویسند

$\frac{1}{2}$ نصف $\frac{1}{3}$ ثلث $\frac{1}{4}$ ربع $\frac{1}{5}$ خمس

$\frac{1}{6}$ سدس $\frac{1}{7}$ سبع $\frac{1}{8}$ من $\frac{1}{9}$ تسع

یا عشر | باری میرزا از سطور و نظر ز سوال

و جواب و حساب دانی و خط و ربط فرمودن

بسیار شوق و خوشدل شده گفت صد مزار

آخرین امروز خیلی خط کردم و یک جلد کتاب

بدایت الحساب که از مصنفات جناب حقایق و

حروف اشیاء قایم و معارف اکتساب قدوه المصنفین

وزیده المستخرجین و عمدة المندبین مقرب بحافان

مقدم سلطان آقا میرزا عبد الغفار زید افضاله العالی

ملقب باقای نجم الملک معلم کل علوم ریاضی است

و بخشیده | او را بابت اطفال بجان بجان ارا و نمود

دس سی و دوم

مجلس یازدهم خطاب میرزا ارسلان بخشید

روز یازدهم بقاعده مهر روز میرزا ارسلان عصری تم

شاگرد ایش را گفت بر خاسیه وضو گرفته یعنی دست

در روی خود را بنهایت پاکیزگی شسته خلی باظم

و با قاعده خودش جلو و شان عقب ایستاده برین قسم



بنام و بندگی خدای بگشاید و کردگار بی همتا مشغول شد

و چون در باز خانی بی نیاز فارغ گشت

آنوقت میرزا ارسلو گفت لب خوش در سه راهی

گسره نشد و شبید را که پیری بشت سال

و یک نره بالاتر از فریدون و در مرتبه چارم بود و در

خوه خواسته چنین خطاب نمود که آیا در سحای جور

رایج از حفظ داری و میتوانی چیزی از برای من بگویی

عرض نمود آری بقدر قوه آنچه خوانده ام می دانم

ازین جهت میرزا ارسلو گفت بسیار خوب گو

حساب دیار را بکلیه ز قومی بنویس بهیم

گفت بچشم و بستر و این طور بر صفحه کاغذی نوشته

بخدمت خلیفه محرابان برده نشان داد

سیاق و یارِ بخِطِ سیاق

له علم علم علم پنج دینار یک غار است

سه علم علم علم ده دینار دو غار است

ده علم علم علم علم علم علم علم

پانزده دینار سه غار است علم علم علم

علم علم علم علم علم پیت دینار چهار غار است

له علم علم علم علم علم علم علم

علم علم علم پیت پنج دینار نیم شاہی است

(مس) سی دیار شش غاز (مس) سی پنج

دیار هفت غاز (مس) چهل دیار هشت غاز هشت

(مس) چهل و پنج دیار نه غاز (مس) پنجاه دیار

ده غاز یکا کیشای (مس) شصت دیار دوازده غاز

(مس) هشتاد دیار چارده غاز (مس) هشتاد

و پنج دیار که پانزده غاز باشد یکشای نیم است (مس)

هشتاد دیار (مس) نود دیار (مس) صد دیار

بیت غاز یا دوشای (مس) صد و پنجاه دیار

سه شای (مس) صد و هشتاد و پنج دیار شای

(۱۱) دویست دیار چهار شای یا یک عابسی است

(۸۸) دست و پنجه دیار چشایی (مد)

سینه دیار شش شاهی (مدعسم) سینه و پنجه

بهفت شاهی (مدعسم) سینه و بشاد و پنجه دیار

بهشت شاهی نیم (هک) چهار صد دیار بهشت شاهی

دو عباسی (هلا) پانصد دیار دو شاهی یا نیم قران

(۷۶) ششصد دیار دو ازده شاهی یا سه عباسی

(۷۸) هشتصد دیار چهارده شاهی (۷۷)

هشتصد دیار شانزده شاهی یا چهار عباسی (۷۸)

نهمصد دیار هجده شاهی (۷۹) هزار دیار بیست

شاهی یا پنج عباسی که آنرا یک قران گویند (هلا)

هزار و پانصد و بیار یک قرآن و نیم (۱۵۱) دو هزار و بیار

دو قرآن (۱۵۲) دو هزار و پانصد و بیار دو و بیار

یا دو قرآن و نیم (۱۵۳) سه هزار و بیار سه قرآن

(۱۵۴) سه هزار و پانصد و بیار سه قرآن و نیم

(۱۵۵) چهار هزار و بیار چهار قرآن (۱۵۶) چهار

هزار و پانصد و بیار چهار قرآن و نیم (۱۵۷) پنج هزار و بیار

پنج قرآن (۱۵۸) پنج هزار و پانصد و بیار پنج قرآن و نیم

(۱۵۹) شش هزار و بیار شش قرآن (۱۶۰) شش

شش قرآن و نیم (۱۶۱) هفت قرآن (۱۶۲) هفت

هفت قرآن و نیم (۱۶۳) هشت قرآن (۱۶۴) هشت

بہشت قرآن ونیم (۷۰) نہ قرآن (۷۱)

بہشت قرآن ونیم (۷۰) (۷۱) دہ ہزار دینار تک ہے

خلاصہ چون چشمہ دیدار رسید میرزا اسرار

گفت دیگر بس است | تبارک اللہ اور زبلی خطا کردم

در حقیقت خوب میدانی | اسبہ دارم کہ بہین سیاق

ہر روزہ در سہای خودت را خوب بخوانی و روان

نمانی | زیرا کہ علم بہتر از دولت است | اگر ہنرمند

صاحب علم دولت نہ داشتہ باشد غم نیست | بدو

خواری و ذلت می تواند لغت نمانی بدست آورد | پس یک

تر شل ہمیشہ بخشد | اورا با ہم شاگرد ہای دیگر خوش

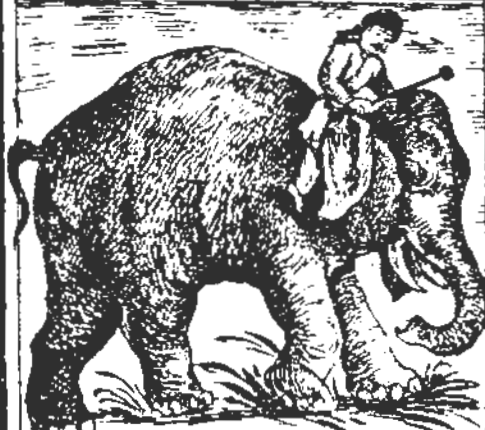
در سستی و بسوم

مجلس دوازدهم نکال میسر از ارسطو با پرز

روز دوازدهم جانون پیش بعد از نماز عصر میسر از ارسطو

اطفال بحیث گردش پیرون شهر برد و بین باغ و بستان

رسیده که بر فیل نرگی سوار بود و بدین طریق میراند



اطفال نیز بعد از تماشا بفرمایش میسر از ارسطو در جای خود

منزل کرده قدری رحمت شدند و بعد خلیفه مهربان تر شد

هرگز از که پسری نه ساله و بسیار عقول و نجیب بود و یک

ماه راز جمشید و در مرتبه بیستم می نشست طلب نموده خطاب

کرد که ای مادر نظر دارید دیروز راز جمشید چه پرسیدم

عرض نمود دیروز قاعده حساب و یار ناماده هزار و سیار که

یک تومان باشد از انجمن جمشید سوال نمودید و من هم از شما

آنچه خوانده ام بقدر قوه میدانم لکن امیر از ارسطو فرمود که

آیا می توانی جمع بزنی عرض نمود آری بتوانم قاعده جمع را

چنان هست که اول اعداد را روی هم میریزد و خورده اش را

که اعداد باشد نوشته عشرت را ده بر یک حساب نمیزد

با عشرات جمع میزنند و باز خورده آنرا که عشرت میسند

و آنش را ده بر یک حساب نمایند و کذا اما الوف و عشره الوف

و آنوقت میرزا ارسلو گفت بسیار خوب و ده

یک دینار تان دینار تانیا از ده تانود دینار تانیا از صد تان

نصد دینار رابعاً از هزار تان هزار دینار خامساً از یکم

تان تومان سادساً از ده تانوزده تومان سابعاً از ده تان

نود تومان ثامناً از صد تان نصد تومان بنویسد و جدا

جمع زده بیاورد بدینم هرگز نیز فلان خود را از جیب و یک

صفحه کاغذ از بغل بر آورده بدین طرز نوشته نشان داد

آنجا از یک تان دینار نه عصبه و یک ص

سایه است این جمله (مجلس)

عشیرت از دم آید و بسیار

مجلس عشیرت است

این جمله (کافیه) چارمه و چار وینار است

فکرت از حد وینار

سایه از حد وینار این جمله (لایه) چار

برگردانند وینار است

الوقت از هزار تان هزار وینار

صومعه از حد وینار این جمله (لایه)

چار تومان و پنجاه وینار است

این جمله

چهار صد و پنجاه تومان است

الف الف از صد تا نه صد تومان

ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه

ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص

ن ن ن ن ن ن ن ن ن ن ن

(ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل)

پس میرزا اسطو از میرزا خلی مشغوف شده

گفت صد هزار آفرین بجهاد است نوشتی آیا حساب بندگی

هم می توانی صبح بزنی جواب داد ای معز دین آنا فرقی ندارد

کردن نوشتن تفاوت دارند و آن این است که سبب مبارک

را مثل خط فارسی بنویسند و حساب هندسه را از فوق ابتدائاً

رو بخت صف بنویسند و بعد از آن جمع میزنند مثلاً اگر برسم

بند سه خوانند باشیم از یک تارده و یازده نایبیت و نایبیت

یک نایبیتی و سی و یک نایبیت و چهل و یک نایبیت بنویسیم برین قسم بنویسیم

جمع یک نایبیت سی و یک نایبیت چهل و یک نایبیت از نایبیت

۱	۱۱	۲۱	۳۱	۴۱
۲	۱۲	۲۲	۳۲	۴۲
۳	۱۳	۲۳	۳۳	۴۳
۴	۱۴	۲۴	۳۴	۴۴
۵	۱۵	۲۵	۳۵	۴۵
۶	۱۶	۲۶	۳۶	۴۶
۷	۱۷	۲۷	۳۷	۴۷
۸	۱۸	۲۸	۳۸	۴۸
۹	۱۹	۲۹	۳۹	۴۹
۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰
۵۵	۱۵۵	۲۵۵	۳۵۵	۴۵۵

میرزا ارسلان چون بوقت در این حسابها غور نمود دید که دست

نوشته و صحیح جمع نموده | لهذا از هر روز خلی علی خوشدل و با وجد

و سرور گردید | با کمال حجت و ذوق یکبله کتابهای محرم

که در تعریف علم سیاق آلیفته است | آن میرزا نکین بخشید

او را با همه اطفال هم کتبی اش بآبادی رسانیده و اذن آزادی داد

در سن سی و هفت ار

مجلس سیزدهم مخاطبه میرزا ارسلان با اصحاب

روزی سیزدهم بعد از نماز عصر میرزا ارسلان با همشاگردش نجاشی

جهاگیر که یک نفره از مهرنژ بالا ترا | و از خود شینت تر و جوان

بازده ساله بود طلب نمود | و گفت دادا شجان شما مدتی است

در شفت نقاشی ز غمت می کشید | آید و باید آسای سالی

ترکان را بر بان خودشان به ترجمه فارسی بنویسید و تصویر بنمایید

را هم بکشید تا برادران هم بکنی شاه فیض بزنند | و اندازد یعنی دست

شاه هم در علم و هنر مشخص گردد | جهانگیر نیز با کمال ادب و مودت

بچشم نخبه میدانم حتی المقدور از امتحان سپید هم | و زود

صفحه کاغذی را نقاشی نموده ایتم ترکی و معانی هر یک از

جانوران را بر زبان فارسی بالای سبزه جانوری بدین طرز

نوشته نشان میرزا ارسلان و نهایت ادب بسیار

سپیدان یعنی سوس | اود یعنی گاو



بارش یعنی بلیک (توشان یعنی خرگوش)



لوی یعنی شک (یلان یعنی مار)



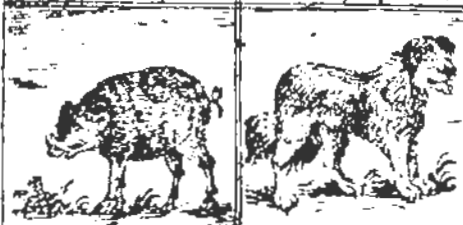
یوت یعنی اسب (قوی یعنی گوسفند)



حی یعنی میمون (کافوی یعنی مرغ)



ریت	یعنی شک	شگور	یعنی خوک
-----	---------	------	----------



و بعد از انجام تصویر مادر ذیل صفحه چنین نوشت

ترکان سال را لایل میگویند	و این لفظ را در آخر هر اسمی از
---------------------------	--------------------------------

این جانوران الحاقاً لفظ مینمایند	مثل سیحان شیل یعنی سال
----------------------------------	------------------------

موش و اینکه حقیقتش را با جانوران ذکر نمود سبب این بود

که بر خواننده متعیه نشود	زیرا در زبان ترکی موصوف و مضاف
--------------------------	--------------------------------

بعد از صفت و مضاف میآورند	چنانکه لفظ فارسی قدیم صفت
---------------------------	---------------------------

را قبل از موصوف میآورده اند	مانند پاک یزدان پیر مرد
-----------------------------	-------------------------

میرزاان جو امر دیکھن ان القصه میرزاان معنی

قلباً سرور و اینهاچی بمرسانده گفتم هزار هزار آفرین

و یک صید بهات فاشی بوی عشیده هم شاگردش را کما ترغیر نمود

قدیس سنی و نجیب

مجلس حمید اردم مباچه معلم با خلیفه

روز چهاردهم امروزش حمید است و میرزاانم بر سبیل احسان

میرزا اسطورا فریدو کرده گفتم فرزند جان ایما آنچه خواند

یاد آورید قدری مباچه کنیم عرض نمود امید و لدم که از تو

جناب عالی از عمده برآیم علیهذا منعم خلی سؤالات از

اوموده او همه را درست و بمقتولی جواب داد منجمله یکی از

آن است و اوست بباب ضمایر فارسی و عربی بود که میرزا را در علم خود

نمود و ضمایر فارسی جمع و تثنیه و تذکیر و مؤنث نیست

و شش گوشت ضمیر بیشتر ندارد و در صرف ابتدا از ضمیر

گویند گفته و ضمیر مخاطب یعنی حاضر را به و غایب یعنی

غیر حاضر را در آخر گویند چنانکه گوئیم من تو را

آشنا ایشان را آمدن از عربی چنین نیست بلکه

را چهارده صیغه است غایب مقدم است و متکلم را مؤخر گویند

ضمیر غایب شش است سه تذکر یعنی فردا چون بود شما

هم یعنی آن مرد آن دو مرد آن مردان و سه سر

یعنی او در است و مانند ای همانست یعنی آن زن آن

دوزن آن زمان کس شصت برای مخاطب است

سه دگر چون انت انتا انتم یعنی تو یک و شما دو

شماره دوازده و سه مؤنث راست چون انت انتا

انتن یعنی تو یک زن شاهد وزن شماره شان و صد و

برای شکم است یکی شکم و مده که گویند تنها باشد چون

انتا یعنی من و دیگری شکم مع لغیر است که گویند بانبر یا

چون انتن یعنی ما و کل افعال عربی هکی بر پنج ضایرند که

چهارده صیفه دارند پس جناب معلم میرزا اسطوخودوس

خوب اکنون یک وصفی خط نسخ از اول الفباء بنویسد به همین

خطان بچاپای است او نیز بدین طریق نوشته تقدیم نمود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ا	ب	ت	ث
ج	ح	خ	د
ذ	ر	ز	س
ش	ص	ض	ط
ظ	ع	غ	ف
ق	ک	ل	م
ن	و	ه	ی

خ	ح	ق	ہ
م	ک	ک	ک
...	ے	لا	ن
س	ع	و	و
ش	ش	ب	ا
د	ج	ج	ج
س	ز	ر	ز
ط	ص	ص	ش

ط	ع	ع	ف
ق	ک	ل	م
ن	و	ه	ی
ا	ب	ب	ث
ج	ح	خ	د
ر	ر	ز	س
ش	ص	ض	ط
ظ	ع	غ	ن

علم است فردن زنگنه
 ۳۳۵
 چهل است یون زنگنه

ق	ک	ل	م
ن	و	ه	ی
ا	ب	ت	ث
ج	ح	خ	د
ذ	ر	ز	س
ش	ص	ض	ط
ظ	ع	غ	ف
ف	ک	ل	م

نَا	وَا	هَآ	يَا
أَجَدَ	هَوَزَ	عَطَ	كَلَمَ
سَعَفَصَ	شَتَّ	تَحَدَ	ضَطَعَ
فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ			
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَ نَصْرُ			
اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ			
فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَبِحَمْدِكَ			
وَأَسْتَغْفِرُكَ أَنَّهُ كَانَ ثَوَابًا			

نور علم آن خطای نسخ را که میرزا اسطو مبارک بغیر بکامیابی

نمشته بود ملاحظه نمودند آن خندان شکفته گردید که ما

قریب یک ساعت احسن آفرینش نموده و بعد یک جلد کتابت

مجدد خطی خوش خطش بخشید و آن را با سایر شاگردان خط

عید زودتر از هر روز رخصت داد که باز خوانده آزاد شوند

در این سی و ششم

مجلس پانزدهم عیدیه آوردن شاگردان برای

معلم و خلیفه مهربان

روز پانزدهم روز عید است صبح زودی پدران اطفال بیکدیگر

اخبار داده یک جا جمع میشوند و بعد از مبارکبادی و تحیات

قدری شربت و شیرینی صرف نموده خائوش می‌نشینند

در این بین یک نفر مرد خدا شناس که بسیار با مروت و انصاف

بود برخاسته و بجای مجلس کرده چنین اظهار نمود
 ای آقایان من اگر چه حق تعلیم را نمیتوانیم با این سخن و ادبها
 و اما آنحضرتی که با تبارک می نمسیم ادا کنیم و ولی باز باید هر
 کدامی بقدر توانائی خویش خدمتی بنماییم تا نزد خدا و پیغمبر
 راضی باشیم و نیز از آنجا که میرزا ارطغرود هم وقت
 محض شوقی هم شاگردش زحمت کشیده و احسانی بایشان
 نموده باید از خجالت او برآمده بعضی محبت های او از خود
 خشودش کنیم تا شوق و دوقش در توجّه و ترقی اطفال
 بیشتر از پیشتر شود و الفرض خطاب آنمرد در تمام این مجلس
 پسندیده جواب داد که الحق آنچه فرمودید صدق محض است
 و این حال با همگی باید جان و مال خود را از چنین معلم و خلیفه الهی
 نداریم پس حساب ما را تسلیم را نموده دیدند نقد اعلاوه

بر سر تنگلی و تعارفات رسمی از فرارهای هشت تومان
 عایدش نمی شود ازین جهت گنجد چون ماهیانه اش کم و گزین
 ایش بصوبت است و عیال ثانی باید از فرارهای دو تومان دیگر
 از بابت ماهیهای گذشته ایشان رسانیده آئینده هم برآید
 القصد مبلغ مزبور را فراهم آورده باضافه یک ثوب عیای
 آفاری خوب و چند حب شیرینی و خلویات برای معلم و پنج
 فنج ماهوت انگلیسی خلی اعلی برای خلیفه قضا کرده مقرر شدند
 که دو نفر آدم معقول آنها را بهرهای اطفال بکشد و از جانب
 یکی معذرت خواسته تسلیم نمایند و چون چنین نموده اطفال
 وارد در مکتب شدند نمود بانه تعظیم و سلام کرده اول
 دست معلم و بعد دست خلیفه را بوسیده بر حسب فرمان و امان
 ایشان نشسته صرف شربت و شیرینی نمودند و بعد میرزا

ارسطو باذن معلم بر خاست نصیحت نامه ذیل را که از روی نصایح

حکما بر زبان فرس قدیم ساخته بود با و از بلند بسیار بر لب و خود

آندرز فارسی

تخت فرمان پر و مادر را باید بخشودی بجای آوردیم چنانکه

اگر فرمان ایستادن دهند به یقیم زو هرگاه فرمان شستن چند

نیشیم زیرا از برای ما کو دکان در گشتی و میو خیزی بهتر از فرمان

بام نیست پس اگر از فرمان ایشان اندک رو نایم در این جهان

بید بخنی و در آن جان سخی یاد افرا یایم و دوم فرمان است

و آموزگار بر ما شاگردان و ام است چنانچه هر دمان ایشان

بنیم و رو و فرستیم و کز نشانییم رو بروی ایشان جز کار

سزده و سخن و نشی بجاری دیگر دست نزنیم و با اندام خود

بازی نکنیم و اگر سخنی پرسند با ذریک و ذرتی پاسخ دهیم

گفتی میو
دنيا آخرت

و هر فرامی دهند با خوشی دل بکاریم زیرا هر گز یاسخی که
 از اسرار کار آموخته باشیم پاداش از هیچ چیز نتوانیم کرد پس باید
 او را بفرمانبری خشنود داریم چونکه پدر و مادر پرورنده تن اند
 استاد و آموزگار پرورنده روان پس سوّم سایه بزدان
 پرتو بخشنده مهربان خسرو دمان و پیر این شاهنشاه
 جمجاه سپهر دنگاه کیوان پگاه کاسکار نامدار ناصر الدین
 شاه قاجار را که برما شریاری و معنی دارد باید همواره شک
 در و در خستیم و از پروردگار بادل پاک و روان تابناک خواهان
 و پرتو دمان گردیم که زندگانی پیش یابند، پرتوش آینه دلش
 آراسته دولتش فرایند و کامش در کارش مژد باد نامدار
 و ادش بازیر دستان از ریخ و بید و سنگران و زبر و دستان استوار
 و اراد بر بستر آسایش و آرامش غنوده و دل شاد باشیم

چشمه از من نیاش و خورشید بر هر کشتی سوده است

زیرا و خورشید را پاک یزدان برای گامیدن بی خبران گشته فرستاده

تا از راه آواز و فرجام انجام آگاه گردیم و بدانیم آفریدگاری

است که با هوش در روان گوش در زبان و هوش در خون

داده از منستی هستی آورده او را بخدائی بستانیم و بگری

و گمراهی نگراییم و بدین رو و خورشید چون آموزگار هست پس باید

و مانند نامه یاد پرسودهای او را بیفیم و با آموزش هر یک بی

بریم بر روان پاک پیغمبر دند خوانیم و هستاد آفریننده و بخاک

خود آفریدگانش دانیم و گوئیم او است برگزیده یزدان خدای

روان رهنما و گرامان سخیم خدا را که آفریننده روان

بگمراهانده کالبد و جان و روزی و هنده آفریدگان است باید

ستایش کنیم پرستش نماییم و بیکتائی و یگانگی بستانیم از کفر

کوفه
نواب

و پادشاه کوفه آگاه بود و بدانیم که آدمی هر چه در جوانی کند

در پیری پادشاه پند و هر چه در پیری نماید در آن جهان

پادشاه نیکی و پادشاه بدی آن رسد بنابر آن اگر او کافران

نیکی گیتی و مینوی خود را بخوابیم باید داشت داد ادا دانا

همگان و پناهی سگارا و نهان دانسته از کاستی کاسته و

براستی آراسته باشیم و بکار خوب کوفه سخا و ورز اگر دم

خلاصه چون میرزا ارسلان نصیحت نامه را خواند بختی

معلم با هم شاکر دانش گردش رفته مجلس بانجام رسید

خاتمه

در سال دوم از صدارت عظمی وزارت کبری اولین وزیر شد

ضمیمه این دولت ابد اقران و نخستین مشیر نیکو تدبیر این ملک مینو

نشان حضرت مستطاب جل اکرم افخم اعظم آقای میرزا یوسف

سخا و ورز
کوشنده گفته

حسب بر عظم ادام الله قبالة الشالی این کتاب خطاب

صورت اتمام و سمت انجام پذیرفت اتفاقاً در بیان

که بجز و آخر ارمی خلافت با جناب مستطاب لاله اسادات اعظام

نتیجه اینجا فخر الابد با میرزا سید رقی زید شرافت ملاقاتی

داود این نسخه را من الابد والی الحتم خوانده بیادگاری این

غزل را بر سرانیده بنوشتم امر نمودند

حبذا از این کتاب خطاب که در او درج بس قدر خوشاب

دانش آموزان اگر اگر شوند بر تو بار وجودشان همچون سحاب

چون سخی گشت بر اقبال شاه جادوان ما ذی الی یوم محراب

خفیض حق توفیق بخشاید تو را آزار لطف شاه گردی کامیاب

بار الهی عیش شته پائیده دای سالکا از مدح خضر و روضاب

از اخلاق پسندیده ملاحظه کنان امید عفو از خطا و زلل این کتاب

در دو دو م بارن کتابت شده است این نسخه را من الابد والی الحتم خوانده بیادگاری این غزل را بر سرانیده بنوشتم امر نمودند

